



KOPORULU A

656

M.

M. ASIA

702

三

دخل في نوبة القهقهة
عبد العزيز الشافعي
عفي عنه وغفر له



کتاب
محمدي

من کتاب احمد بن محمد
بن محمد بن احمد
بن محمد بن احمد

دخل في سلك ملك الفقير
كانت مخطوطة زهدية
التأليف في
سنة ١٠٦٥



٦٥٦



از کلمات شریفه یوسفی خوش
در این جامع به جا آید

7. ۱۰۰٪

کتابخانه

مجلس ۱۰۰

اصلاح اصلا فابلت فالمیوب مشقت صحیحی را ساء انتساح و تالیف عدیل اولوب
اعالی ثقات نظر ندن ساقط و دور اولمغلہ بحر مجبورہ بدیل اولما غین انتفاعی نریل
و نفعی قلیل اولمجا بقویق قلیل البضاعه و حقیر عیدیم الاستطاعه نوک خاطر بنه
بو خاطر خطور و مجور ایدر ایدی که برنجه جمع ایدوب بر وجه ضبط و ربط ایلیم که اگر
تاسخ باکلس یاز سه داخی اهل اولان بلکه زبان فارسی ایلدانی استنایغی اولان اصلا
قادر اولان لکن رزوی بلند پروازی و معرفت پردازی اوزره اولان طبع شایسته
بواقی روزگار ناساز و عواین چرخ شعبه باز دن شکسته مال و اشفته حال
اولمغلہ حاتمہ خادمه مشکین نامه صید و قید و ظافر و فایز اولمآدی ع کی شعر ترا کنیز
خاطر که خرم باشد میت زیر بان چرخ بوقلمون کل امر بوقت مرهون
شر ناکاه تباشیر صبح اقبال و غباشیر طالع نبیل آمال متق افق غیب دن منظره شاد
اوزره جلوه کر اولوب مطلع ان الفضل ید الله دن لمعه کامیابی لایح و روضه
و اما القصر من عت الله دن عجبی تحفر نصایب فایح اولوب ع سعد الزمان سعاد الاقبال
یعنی ایالت و حکومت یار جلیل الاعتبار جمیل الآثار مصر حمیت عن التواہب
والاحصر بقدم سعادت رسوم حضرت ایالت پناه عدالت پستگاه مکارم
سرای محاسن نمای پاشای معظم کاقل مصالح العالم ناظم جمهور امور و مصالح الامم
مالک از مہ معالی و کرم آخذ اعنة عوالی منم نظم انکه بود استانش نیر خراج اثر
وانکه نعل باد پایش شک ماه آسمان سم براق دولتش افرق فرق پایگاه
هم سہای متنش رابرج برجیں شیان شر مہند قواعد عظمت و کامکاری مشید مقاعد
ابہت نامداری المحفوف بصنوف الطاف فعال ایشا حسن پاشا نور الله بن
الیدیار بنور رایہ الصایب و رفیع بسنا قرصا ب لایہ ظلمات الظلم و التواہب
حضرت لری کی طبع پاک تراک حقایق و معانی و ذہن و ذکاکی جامع و دقیق و مکتہ دانی
قطعه کر چه خورشید فلک چشم و چراغ عالم است روشنائی بخش چشم اوست خاکبائی
جلوه کاہ طایر اقبال کرد و سر کج سایہ اندازد سہای چتر کرد و ن سایی او میامن معت
کامله و مواہب مرحمت شامله لری ایلہ بود یار عزیز المیار منوہ فرد و پس برین
و نشانه علین اولوب انارچس ترمیت و انوار یمن تقویت لری ایلہ زمرہ فضلا
و فرقه علما و سایر رعایا و برایا آسوده حال و مرفہ البال اولوب ملاذ منہ ان
و بلجاء مستندان اولما غین و کرا و لنان الغنک تریسی و ملاحظہ اولنان
ترکینی خاکبای شریف شرف اقرالینہ عرض اولند قلع بو بنی اریارتیاب لری
خطاب مستطاب بیور و ب اتمام اتمام ایلد دیو فرمان جلیل الشان لری
الامور و زہور بولما غین بر موجب امر عالی لازال مطاعا للعالی باوجود نبض
و بالیلہ و نخبہ علیہ المامور معذور و خواستہ استناد و العذر عن کرام الناس

بسم الله الرحمن الرحيم

تذکرہ خواجگان

عربی
بازداشتی
الدین
اوردن

卷之四

الحمد لله

...

۱۰۰

فصل پنجم

بعد صادر

و کما بد فاضل متفق کنه از اول و بعد از
خاتمه التمهیدین جامع جمیع العلوم
و الاخرین کتابی از آاده در مقامه
باجتناب و زیاده و و سبب المقاصد
صاحبند که مقصود خطیب
مولوی در روح افند
روح

三

[illegible][illegible]

معماری

[illegible][illegible]

ابامعنا سنان فارسیده و اول بار اسنده تبا و تو اخی وار در و او از
رو دای ای بیل خوش او او آوده ای سانی قرح بکفت ماده و او با مقصود
معنا سنده و ایرار و ای عجب معنا سنده و ایرار و ای عجب معنا سنده
انوا عندن بیر مشهور و معتبر معجزند ز تنقیه دماغ چون مفید در یه ایها و از نظر
دیگر دریافت ایله معنا سنده **الالف المکسورة**
سپید او اخی ویر لره سنان فارسیده و اوایل و او اسط کلرنگ بعضی سنده
الفک خدنی و اثباتی جایز در سپید **اسپید** با بوز چاش دید کلری مشهور
طعام تغریب ایدوب **اسفید** باج ویر لره **سنت** استا چالقیون یعنی ارتقای
او ز رینه دیکدر **سنت** و قیبه **سنت** اسپید معنا سنده
تبا و ل و تو اخی و ارد زه فیعی **ایلیما** التون کش توای که تو تبا لروم استعمال
اولور اطباق تئنه معروفه اولندن الفن خد فایدوب قلیمیا داخی ویر لره
وریسی **اورسیا** اق سو پس دی سنان بونا نید و یی باز خدای باز خدای حکمی
معنا سنده **اورسیا** ای نیچو دیکدر **اورسیا** ابوار آوده دیکدر اینجی
معنا سنده **اورسیا** کنون کفینها بگویم ترا که کن چنده که بود ادم ایدر **اورسیا**
پیش که چون ایدی ایدر **اورسیا** بیانی بدن چشنگاه اندر **اورسیا** ایدر **اورسیا** دیکدر
اورسیا عقل را بنده شہوت کمن ایدر و ایت که ملک می کش مطبخ
شیطان کرد و **اورسیا** بیانی که ایدر انسی شوی دل ایرا مارا نیا فیدند از بهر بیانی
یرس **اورسیا** کوک موسن بی **اورسیا** بیانی **اورسیا** مثله بد الفل ایدر **اورسیا** داخی
روایت اولمشد **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
آیت **اورسیا** بدستور پیرمغان باشل **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
و انکر چون دیکر اولور **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
و حضرت علی کرم الله وجهه و داخی اطلاق اولور دیش **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
اولور **اورسیا** دیکدر صیغه جمعد **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
تفسیر صحف حضرت ابراهیم علیہ السلام **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
بدان مثال که الفاظ زندر است **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
ایشته اشی خریجه را طریقه دیر **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
انده مسطور در **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
افتره و عصاره معنا سنده **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی
داخی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی **اورسیا** بیانی

نقدیاد نقدیاد نقدیاد
نقدیاد نقدیاد نقدیاد
نقدیاد نقدیاد نقدیاد
نقدیاد نقدیاد نقدیاد
نقدیاد نقدیاد نقدیاد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فعلیه اولور خفی و د اول معتبر و کله در اشکار که ظاهراً معنی است در پیدا که
منظور معنی است در فرقی بوراد ن ظاهراً اولور منظر که ظهوری غیر که فاعله
اولور ظاهراً د اول معتبر و کله در باره بیله بداء بیابان معنی است دعیه
یا ریشی یا منش کسی و یکا اولور یا بیابان یا سایدن لفظند ن امر در یکا اولور و
معنی است حدیث چون وچ اور و سر و دای دل یا یه که و بیابان سار عمر
خویش دمی یا پیشه امر جهانک و کله اولانی که اکا او یا ر از مقتدا و غرور و مخمزم
معنی است و بوسیدن امامه پیشو اویر لر تثنی **پیشا** صدر خانه به دو شجک
کلیکم و قایچه جامع الفرس حاجی قایله معنی است نقل ایلدی به معنی غیر اداری
باران لفظند ن مسطور در **بن** **بیت** زیاده کور و معنی است در زیر امبالغه
صیغه سید و فاضل محقق و قایق الحقایق و بویه یقی و دقیق الیش که
لسان فارسیده کوزه کورسون کورسون چشم دیر لر مینیر ضد اید یکک بنایان یا
تقیید اید لر کور کوزه چشم بنیادیر لر کور کوزه چشم بنیادیر لر لسان فارسی
ناتان ترکیب کی دکل معنی است در نایسناک معنی سی ترکیبی سی بنیاد کله
دیگر و بنیامر کتدر بر جزوی بین در که اسم فاعله کوریچی معنی است دیدن
ناخود و خلاف قیاس و زینه جهان کوریچی به جهان بین ویر لر **بیت** سکندر
دوزدی آینه سن آیین پس اولدک سن جهانگیر اول جهان بین بهر خیزه الغد
که لسان فارسیده وصف جلی ایله توصیفک ادانیدر معنی بین تحقیق
چنک ایچنه اولان بیر عضو کت حالید چشم ایله اول عضو کت از سنه اولان
علاقه خفیه به دلالت یچوند در چنک و ضعی اولان بنیاده کی الف **بیت**
ب بنابر نوع اشد که چوبان ویتا بانیلر طاع با شده پیشور لر بو لفظند
مخفدر **بیت** ای بت دیک اولور صنها معنی است و قوبکزار معنی است
بو معنی به اولی فتح تا ایله داخی لغت در **بیت** توبه معنی است **خارج** **بیت**
مشق در آتش برستلر دلبده جمع علم و یکدر و بیر مشهور ولایت ایدر **بیت**
کسی کیچی بران معنی است **بیت** با ایله برنا معنی است غیر ناسبی
این یازلشد **بیت** اولان **بیت** اندر
حافظ نوجام جم مطلب طام می بخواه کین بود قول بسیل **بستان** برای **بیت**
شکاف لفظند ن
تحقیق و نمشد و یوک یا ب او به قیله معنی است
ما معنی است **بیت** یا حصیر ک ترکیب ساز دان دیر لر ساز و ق مش معنی
باید عجمه جامه و لباس

در **بو** خواص معروف خمیر شنی که اصله و اعجم طعما ملز و نازنده بود و افی و اخی و دیر
وی **بو** یا باء عربیه بوییدن لفظند صیغه مبالغه در لفظ مرکب در زیاد
توجیهی است نه به جزئی بوییدن و نحو معنا سینه بهر جزیده الف مبالغه در پیرایه
باء عجمیه بلکه در دیگر بویان معنا سینه بوییدن لفظند صیغه مبالغه در
عشق گمراه اهل عشق را بویا بلبس از عشق کل شدن کو یا بویا کنی لفظ
مرکب در بوی ایه الف مبالغه در **بو** باء عجمیه صفر کوئی جلد نور معنا
بو یا باء عربیه بوییدن لفظند صیغه مبالغه در لفظ مرکب در زیاد
توجیهی است نه به جزئی بوییدن و نحو معنا سینه بهر جزیده الف مبالغه در پیرایه
باء عجمیه بلکه در دیگر بویان معنا سینه بوییدن لفظند صیغه مبالغه در
عشق گمراه اهل عشق را بویا بلبس از عشق کل شدن کو یا بویا کنی لفظ
مرکب در بوی ایه الف مبالغه در **بو** باء عجمیه صفر کوئی جلد نور معنا

ایچون ساکن اولورن سب علت روز تیب خورست یقین چون کد شستی نه آنت
 مانده این آخونده حرف الف و لان کلمه یه و لاشسته ای وجه جازیه ساکن اولورن
 بدانش کوشش دنیات بخشند تو اسما خوان که تمام غنات بخشند
 ناسخه مشی زنی ورد دعوات کرده ز غنای برن سب غنات مهین
 و ما قبله بر یاه مفتوحه زیاده اتمک چون باده شش عصای پیدان
 عاصی شود مشی عصای و و او و یا صورتش بر قاج وجه جازیه و او ی مفتوح
 تلفظ اتمک کمان ابروت پیوسته مارا به تیر غنای خوش خوش میشود
 و ساکن تلفظ اتمک کیسوت غنایت کردن تمام بود معشوق خوب
 چه محتاج زیورست و ما بعد نه بر یاز زیاده اتمک کردیم راسه بود ای
 سلامت بودی نشدی سلسله پرورد ختم کیسوت و یانی مفتوح تلفظ اتمک
 ایچون نکر که دوستیت را بهانه باشد خود چو دشمنی ترا دشمنیت بجان بخرد
 و ساکن تلفظ اتمک و یانی مصدر تیه دن صکره بر یادی زیاده اتمک
 راستی ت را شاید طعن کردن شاخ سرو کاد کاسی از دم سر کز نفس جنبان
 اخرون حرف علامت و لان کلمه یه لاحق اولر افصح بود که ما بنیلرغ بر تیره
 مفتوحه زیاده اولر نه نیست بی روی تو میل کل و سرو و منم تا شدم بنده ات
 از اذیر سر و چمنم و گاه اولور که ضرورت وزن ایچون علامتی حذف ایدر
 نوز و یاقوت و لعل اندر خمینت نه بسند روی کیسه نه تنگ
 و جمعنی الف نون ایدر لعل طناب عمتان اندر سلامت بهیم پیوسته
 با داتاقامت گاه اولور رابطه یه لاحق اولور از اکر ت نصیب باشد
 بایار رسی کمال روزی با طبع و توه دید کلری سنه که انجیده بالق و
 صوغان قاور لر و سایر طعام پیشور لر بر او تدر که در پیش
 دیگه مشهور در لسان یونانیدر مغرب عربی ذریاس دیار لسان بر بریده آفر
 دیر لر ذال مجیه و اخوی سین مملکه ایدر شامل صاحبی بویله تصحیح ایلشد از زیاده
 بهر ایچی یاراعی وارد در دصار و چکی وارد در اوزون و یوغون کوکی اولورالی
 شیشه رو قوصد و زوغایتین مملد رطلالرده و ضمالرده مملد رطلال
 است جمال و لنتی سکر صوقدن حاصل و لان مضرری و وجع مفاصیلی دفع
 ایدر خصوصاً که یا غله پرورده اولمش اولر قو و از کل دیکدر بکدار
 معناسنه بولغت و لی فتح و کسر و ضم ایلکه که ثانی حرف بیجدر مر ویدر دوت
 و جمله استعمال اولور و کمن دشکسی و توفیق دشکسی
 دشکست کچرک ای که دگر التلرند ندر و طاشی لک کچرک کلکه دخی دیر لر
 ابویون بوسکت دیوار که بر سنه نک او کنه چکلور محیط مرکز دوت

این کلمه ها در بعضی
 نسخات مختلف است

این کلمه ها در بعضی
 نسخات مختلف است

جمال دخی و دین که عدل تو یا جوج فتنه راست ترا ترا کافرک مو قده نه تم
 مشرکینه کبر ویر لر تعیمه مقامین کبر و تر سادیر لر ای کربلی که از حب زانیه
 کبر و تر سادیر لر خور داری دوستا ترا کجی کنی محروم تو که باد شمشاد
 نظر داری تر سادیر لر خور داری دوستا ترا کجی کنی محروم تو که باد شمشاد
 علت غریب مشی معناسنه و اخویش اشکی که کش ایلد پیشور لر
 تر سادیر لر ترینه دخی لغتدنه و سادیر لر من جاقده ای
 اول زای غریب بعن ز غناید سوکون دید کلری قوشش عریین ندرج و ندرجه دیر لر
 و سادیر لر من او چکی قفیه معناسنه و جاقده و او نامق ایلد و
 دید کلری که در زی التلرند ندر و سادیر لر معروف سنه که ترکیده دخی
 مستعملد رطلال طارلق معناسنه و کیده توانی و ایشیدن طراحنی کج
 یا لکیز و تن لفظان جمع دریا فاضل محقق بویله تحقیق ایلشد در که
 تنها یا لکیز معناسنه اولیاق لفظ مفرد در تنه معناسنه اولیاق مرکبدر
 بر جوی تند بر جویع ما در جمع معناسنی فاده ایدر نه که بو بیتدر
 ایکی معناسنی سر در بیت می باشد ی خا مان چون سر و عقل میکند
 خوش میروی به تنها تنها فدیای جانت تنهای اول یا لکیز معناسنه در حرف
 اولیده زاید در اما بو مصراع تنها آمد و تنها برون رفت تنهای اول
 تنها معناسنه در تنها تندن مرکب ر با زاید دکلدر لسان بیع کی
 معناسنه در یا لکیز معناسنه اولان تنها مرکب کل ایدر کی بویتدن تی
 کرا از یک سوی جمع آید سپاه مشرق و مغرب و زو یک سوی بس باشد
 تنهای درویش آید و انا و و تابه معناسنه و انا و و تابه اشدرا که
 قوامان و لایتند قوزی ایلد و یوغر ایلد پیشور لر غایتین ایلشد
 ترکیده دخی مستعملد رطلال اشیوه و عشوه مجوبه دیر لر اصح تا و کسو
 ایلد و سادیر لر لسان یونانیدر مغرب عربی ذریاس دیار لسان بر بریده آفر
 سادیر لر عشوه و شیوه مجوب تیه و معناسنه و سادیر لر عشوه و شیوه
 شقرق یعنی ترک نوک و مریدن بنان سنه نوک اول جیوب
 دخی مر اولد و غی مرتبه به دیر لر سادیر لر سنه و سنی معناسنه ضمیر خطا
 ایلد علامت مفعولن مرکبدر و او سنی ار القدر و و شوب متضکل
 یاز لشد فاضل تحقیق بویله تحقیق و تدقیق ایلشد که ترا نک اصلی نور آدر
 و او حذف ایلشد تحقیق حرف علت آخر کلمه دن خدنی لسان فارسی
 شایع در مرکب اصلی متن را در رایه متضکل اولد قده نک نونی حذف ایلشد
 تحقیق اول و او ایلد بونونک خدنی رایه اتصال ایلد مشروط در تو اولسون

این کلمه ها در بعضی
 نسخات مختلف است

این کلمه ها در بعضی
 نسخات مختلف است

این کلمه ها در بعضی
 نسخات مختلف است

این کلمه ها در بعضی
 نسخات مختلف است

یوم الثانی و میشن در آیه و در **نوع اول** که طاس است پس چو پادری
 عیج سفن دیر لره و یا جویا استیجی معنای قاع بود که امر صیغه سنگ
 اخر نه الف لاحق اول صفت مشبهه اول و مثلاً دانایا بیجی و کوریجی
 دیگر صفت امر که اخر نه الف و نون لاحق اول مباهغه قصد اول نور
 فیصل محقق بود تحقق الیث که بوسیله لسان فارسیده مباهغه صیغه سید
 یویاده و و یاده و کویاده و بونکرک امثال شده مباهغه معنایی و اردن آخر
 کلمه و الف اول صیغه تک علامتی در زیاده و شکیده و و واده اولان
 اول الف در مفهوم مدرن معنای مباهغه معتبر در کاه اول و الف در صکره
 نون زیاده ایدر لره و دان کی و خندان کی و در یزان کی و خیزان کی
 و اقنان کی کمی بونکرکه معنای مدرن مباهغه و اردن **نوع اول الحاء المفتوحه**
 حق بود که لسان فارسیده حاء محله اول که متداول در استعمال و لنو
 یاغیدن یاغیری دلدن منقول در و یا تحریفات عوام قبیل در لیک بعض
 الفاظه حاء محله اول لسان فارسیده شایع در لازم اولدی که نقل اولنوب
 شرح اولنه **نوع اول الحاء المغلقه** کلمه تنزیه در ایر اقلق است که حاشا که من
 موسم کل ترک می کنم من لاف عقل منیر نم این کار کی کنم و هم بر اوت آیدر
 قاتنده معروف در ان حال شمیدی که محالده دیکت اولور ان مثل بونده
 تا کید زیاده در **نوع اول الحاء المغلقه** غایت مثل ما وادی خاموش است حالیا غافل
 در کتب افلاک اندازد اما اوز اندر رایکی در لواعت سارا و لنو در حاه
 صغیر و ار که ایکی مثقال در و حاه کیر اوج مثقال در **نوع اول الحاء المغلقه** کلمه مدح در نعیم
 معنای کویک دیکر و مقام بجهده داخی استعمال اولور نه عجب
 معنای **نوع اول الحاء المغلقه** قی کوری کر تنکله کبیر راقاب پرست دیر لر منتان
 طبع اولان کس لری بو کاشیه ایدر لره **نوع اول الحاء المغلقه** مشهور طعام در که انواعی
 دار در کنیتی ابونا بعد رفیع **نوع اول الحاء المغلقه** خانک مرغی
 در دمانک منضم اولدی بیرون در بو اجلدن کثر بود که لسان فارسیه
 حاه مفتوحه و کسوره دن صکره زوم ضمه یه ایشاد و اوسمی یازر
 که هر که لفظ در غلی یوقدره خواب و استخوان و خویش کمی و چینی
 خابیدن معنای **نوع اول الحاء المغلقه** و منف ترکیبیدر شکر خادیر لره در طایفین
 بیرون که شدت و صلابت مشهور در **نوع اول الحاء المغلقه** سیر کشن مشو که چون شمع از غیر
 بسوزد و لبر که در کف و مومست سنگ خار آخری فای علامت خار و اخی
 لغت در بیت نکرفت در توانا حافظ بهیج روی حیران ان لم که کم از سنگ خار
 الف که علامت صیغه مباهغه اولیه کویا و جویا و زیاده کی الف کمی بونکرک

کلام
 کلام
 کلام

کلام
 کلام
 کلام

کلام
 کلام
 کلام

کلام

کلام اولاده پس کلام ایله ارالرنه مبادله اولور آشکارا و دیر لره
 دیر لره خاراده و دیر لره ده دیر لره و دیر لره و دیر لره و دیر لره
 که ام بنی زانعام عام او کرفت نزار بده و دینار و زر مخرار
 و دیر لره و دیر لره و دیر لره و دیر لره و دیر لره و دیر لره
 اقرار و اعتراف و قاین **نوع اول الحاء المغلقه** خلا نازه اوت کجابه
 معنای **نوع اول الحاء المغلقه** یوخیوا تو کرک عیج بزاق معنای
 جایز دکلره اگر چه اصلده صاحب و مالک و عزیز معنای در ککن حقیق
 صاحب مالک و عزیز مطلق حق تعالی در الحق غیره صاحب موال و مالک
 املاک و عزیز ملک دیک مجاز ادر اول اجلدن واجب الوجوده مخصوص
 اولدی کثر استعمال علم خاص و لشدن شویله که حق تعالی دن خیری
 خدایه **نوع اول الحاء المغلقه** دین کفر لازم اولور دیدیلره الماکیر معنای ترکیبی مراد اولنه
 که کس و کجی و دیکر **نوع اول الحاء المغلقه** آیدر من که من رسولم کفتم تو برو که من خدایم
 یعنی خود اینده دیکت اوله نه که خوش نیل و نهان اینم و یا کجی رده
 خوش و نهان آیدر لره و یا برشی خاص یا ترکیب اولنه ده خدای و خانه
 خدای کمی **نوع اول الحاء المغلقه** خانه خدای کرد ز برج کبوتران بکش ای و یا کجی که
 بر دیم از قفس و بو محله مناسب خدای لفظند بعض تفصیل نکور در
 کسور عدد و **نوع اول الحاء المغلقه** معروف میوه که اناسی و غایت الطفی
 طایفه طیبیه ده اولور کنیتی ابو عون در **نوع اول الحاء المغلقه** شکا طو ترقی که انو کله
 اوت یا فر لره عیج حراقه دیر لره قال الجوسری فی الصحاح الحراق بالضم و تخفیف
 المراء مانقع فی النار عن القحح والعامة بقول بالشدیده **نوع اول الحاء المغلقه**
 مثله **نوع اول الحاء المغلقه** بعد الطعام نبردا سنان ایچون یید کایر لری تک
 پاره سی **نوع اول الحاء المغلقه** خوش و معتدل هوا ای صاغوصا غنق
 و لیر **نوع اول الحاء المغلقه** خف یا کر لفظند مخففه و ترکیب اوزان
 دیر لره که اوزون اوزون ترکیب ایدر لره **نوع اول الحاء المغلقه** زرامش جهان بکشتی
 زبس در کشور زیا کرفت **نوع اول الحاء المغلقه** برای اناسی که سیر ایک
 حفظ و حمایتی اکا متعلق در **نوع اول الحاء المغلقه** انیا کن اکول معنای صیغه مباهغه
 خوردن لفظند و او **نوع اول الحاء المغلقه** سیر لره **نوع اول الحاء المغلقه** بو یوک کلر
نوع اول الحاء المغلقه بو یوک کلر **نوع اول الحاء المغلقه** خوش معنای که اوزون
 و دمانک و سایر انوک کبیر کس سالتی و بغدادی و اریه و انکرک کمی بونکرک
 غصود و سنبله معنای **نوع اول الحاء المغلقه** و **نوع اول الحاء المغلقه** معنای

کلام
 کلام
 کلام

کلام
 کلام
 کلام

کلام
 کلام
 کلام

من اول من و شقی لروادگی لرواسته اجر میورده دیگر لر عجب نوح
ویر لر یب کوزل ویر اشقلو ویر کوزنیتلو مغنا سنده یب
الو کون دیکدره بومغایه غی اسامیسی از بر لفظنده مطور در و مرنده
یر شنه نک التنده اولاب یب یب زروه اشی یب یب و امثله
لسان فارسیده و اولاب یب یب سنده توانی و تبادل اولاب یب
زریق زب آب روغن عبیدره و زب اخیمه زواله سی و مرنده که
یومری و دس دگر می اولاکان کرومه یوالغی و دانی اکا بگزرنه و آب
جموعه اطلاق اولینور اگر چه ترکیبده همان خمیره شایعده و
چور نوک دیدکاری اوت که بیان طاق اونی دانی دیر لر یب
سلسله لفظندن مخفقد و خراج و باج که مالک ممالک
اولان پادشاه عالیجا به زیر دستنده اولان حاکم و مرنه بانه کوندر لر
و کمر نوک اخنه لاحق اولور اوات شبیه اولور مشک و عنبه ساوغایه سا
کبی و سایدن لفظندن میغه ام و وصف ترکیبیدر لر یب
ملاز و داور اسلام شیخ ابواسحق که شاه مند فرستد سوی جنبایش
بومغایه اخیری ساودر و اوی حذف و لشمده فاضل محقق بویلده تحقیق
ایتمشدر در که سادات تشبیه در مثلاً سمنه تشبیه اسار سمنه سار لر اصل
اسای در نه که بویتدن ظاهر در صبیحی م چون کله بند داه و د
آسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب بهیای من کاه آخوند
یابی حذف اید و با سادیر لر نه که بویتدن ظاهر در یب تحقیق کشت
زمانه ما غلام صفت رفیق کشت سعادت مرا مید آس کاه اولور
اولندن الفی ده حذف ایدر لر سادیر لر ار سار اعجزه خالص غالباً
بودر که جل عمانه بر موضعک ایدر عینک غایت اعلاسی اند
بولینور و مر خالص سنده که غیر اید معشوش و لما مشدر یب حاصل
زانکه دانی کیم راه مست خود را نکرده ز ساراه و حضرت ابراهیم علیه
السلامک خاتونی آیدر که حضرت اسحاق علیه السلام و الده مکرمه لریدر
اندر اصحاب طاعتن عبارتدره سائنده دانی لغتدره و
ما و ما و زاندر اوج قیراط دره و دیر لر که برحق غاماد و غواما بر بوج
دانک یا خود اکی دانکره او سار و ابراده که ایگه آخوندن دوکلان خرد
بب با عجبیه سپرنده نوزی سار با عجبیه بر شهنز ولایت
آیدر که میند حضرت بلقیسک تخنکامی ایدی قرآن غلیظ و قتیبه سی مذکور

من اول من و شقی لروادگی لرواسته اجر میورده دیگر لر عجب نوح

من اول من و شقی لروادگی لرواسته اجر میورده دیگر لر عجب نوح

بوسن با عجبیه عبارت خواستیدر نه اشی و مرنه و مکر و تراش
لره حصاری کبی معناسنده کور دیش صحاح عجم صاحبی مطهره و مکرده
معناسنده نقل الیش بوسن و امثله جامع افرس صاحبی بعض
لغتن لکدن اولان آشه دیر لر دیشله و امثله و امثله که مرنه دانک ایچنی
قیمه ایدر طولدر لر لر سار سار لفظندن مخفقد در او خانه معناسنده
اکثر با شایعده و زب اولده و غی یب لرده استعمال اولنور فاضل محقق بویلده
تحقیق و تدقیق ایتمشدر که عیب داردید و کنه عجم سار دیر لر یب زاول کل نوک
کویمی یبستان سار کور دک کیم اطرافند یبزم کبی یکستان سار کور
بستان سار درده اولان بستانه دیر لر نه که بویتدن ظاهر در یب
حافظه نوجام جم مطاب عام می بخواه کین بود قول میل بستان سار یب جم و اغر
بیر یا کتور و ب ساری دانی دیر لر یب سبیده دم که شدم محرم ساری سار و
شینه ام آیت تو توانی الی انداز اب حور سار صدر معناسنده
زب سار صحاح عجم صاحبی بوزیکن شکون طوار سار زقار معناسنده
دیو نقل ایدی رفیق امثله و مکرده سار سار بر مضره ادمک باشی
چیز نور عجبی سار دیر لر و دوام و دوار دیر لر م صوق وقت
غیبیه قزو قزو دیر لر ران یوزا و رفق او یونی که بعضی بر لره سار
او یونی دیر لر و سار سار از لفظندن مخفقد ر باشی اجوق و بلاجی
کذب معناسنده و افسانه و بلدان بومغایه شین عجب ایدر دانی لغتدر
و اشکارا سوز و ای سار و معناسنده ملو پایه قدرش از آن بلند
ترست که فکر بومنی اندران کند سار و از سار لایق و عوض و جزا
معناسنده صحاح عجم صاحبی و چار دق معناسنده دانی نقل ایدی فاضل
محقق بویلده تحقیق ایتمشدر که سار لایق معناسنده در ناسر انک معناسنده
لایق دکلدر سار ناسر ای را چومنی بخت سار عاقلان تسلیم کین اختیار
معناع ثانی جزای مخذوفک تغیب لیدر جز انک منزله تزیل و لشمده
جز انک و سی تسلیم کن در حذف و لشمده تغیب لیدر که کوراکا دلالت ایند
او توری نام معناسنده بودر تسلیم ایدر که عاقلان تسلیم اختیار ایتمشدر در قوس
سمنیا نوک کسره سی و سکونی جایز در بر مهسل دار و در طیبیده محمود دانی
دیر لر آق سفید لون محبوبه دیر لر سادات تشبیه در سمن
مشهور اق چکیدر یعنی سمن کبی دیکدره و سار ارشته اشی اطریه معناسنده
کاف عجبیه سبور که ایچنه اونی تور لر تر دانی معناسنده

من اول من و شقی لروادگی لرواسته اجر میورده دیگر لر عجب نوح

من اول من و شقی لروادگی لرواسته اجر میورده دیگر لر عجب نوح

من اول من و شقی لروادگی لرواسته اجر میورده دیگر لر عجب نوح

[illegible]

تبرکات

تہذیب و تمدن

عبدالمجید بن عبدالحق
بن محمد بن علی بن ابی طالب
بن اسماعیل بن ابراهیم
بن یوسف بن یعقوب
بن اسحاق بن اسحاق
بن اسحاق بن اسحاق

بهشتها باشند مانند
 نایاب و نایب زمان ما
 بهشتها را جوایز
 منتهی شایسته

تاریخ طبرستان

کوتی

والباب في
واجب زكاة
معتقك في
واجب زكاة
معتقك في

وہ

کتابخانه

آب صافی به زجام باد مستنکرست . کنستری ابو الغیث . ابو الحیات
ابو العباب ابو حیان دره و فصل صیفک ثلث اخیر دره سرانیه ایلمند در
روم تارخند اول ایک دیدر که اغوش و سوس و میگل مشهور در انکاون
بشخی کونی کنش سنبله رجه انتقال به یکیری ایکی کونی استار صیوبست
اولیامه نیش یکیری بشخی کونی جمع میوه در کانس بولور و آب ای او تونز بر کونز
قبلی تارخند نذ کور آیم سیری دیر لرز و رونق معنی سنده ده استعمال
اولنور **فردوسی** در ابر زمان پیش افراسیاب فروز تر بدی حمت و جاه و
و با با معناسنده ده کلور **فردوسی** چنین با سخ آوردش افراسیاب که چون
نزدیکس از نام و آب . سایر اسمی با لفظند و مسطور دره **شش**
شش کلن و کجی غریبه زبال دیر لرز **شش** **شش** نفع الکاف
العجمی و الشیل المعجم سکون اللمله و الباء اصحابه و ارباب
لغت و ده طیان کا فروزانه ادش دیشله اما فصل محقق ذایق الحقایق
بویله تحقیق و تدقیق الیشدر که اذکشب اسم مکرر بر خوی اذ در یانار اود
معناسنده بر خوی کشب در بوجوده مرکب در کشل ایله اسب دن اسب
اند کشل کا کشت سینه دینه که بویتنی طامر در کشل نبایدی که دیت
که از سر کشی کس زینه کشی . اسان فارسیده مستحسن نه یکش دیر کشب
ترکیب و اند قد الفی حذف و لنوب لقب اولشده . آشکده لرا صی بدن بر
اول معنی لغی اعتبار به خ اولشده . اذکشب بدن اذکشب مجوسیدر
طامر و غی اود درون پیر اودکن دیدر که نذ کور لقب ایله ملقب اولان کشته
نسبت اولنور آشکده سنی اول بنا ایشدر معنای نذ کور فردوسینک بو
بویتنی در طامر در **نظم** چنان دیدر خواب اش پرست . سداش بر دی
فروزان بدست . چو اذکشب چو خداد و مهر فروزان بگردار کردان
سبز آشکده سنی کیم یا پس اودینی اکا نسبت ایدر لرز مثلاً بر زین بنا
ایتدوکی آشکده نک اودنه اذر بر زین دیر لرز بر زین ده اقبدر کشب لقب
اولدو غی کی اذر بر زینک تفصیلی محنده بیان اولنور اذکشب اسن
آشکده نکا بچنده یا نان اوده اطلاق ایتد کز لیس نه که سابقا و کز اولان
بتلردن و بویتنی طامر در **میت** **فردوسی** ز پاکیزه جان فروز و زرب
همی بروزم چو اذکشب . آشکده نوک کند و سنده ده اطلاق ایدر لرز
بویتنی طامر در **میت** زده موبد شش نعل زرین بر اسب شش نام آن
خانه اذکشب اقبیل مافت موبدک اش دیر کزینک و جوی بویتنی
طامر اولدی که با غنث نعل لرخی التوندن امیش موبدک اسان فارسیست

شش
شش
شش

آشکده دینور نه که بویتنی واقع در بیت ز علم و خد کند کان در تو بود در جن
هر کی صد جو موبده موبدک ساق تفصیلی محنده بیان اولنور اذکشب
جدی سنی اسن اولویدر بر پهلوانه نه که بویتنی طامر در **میت** سبب جنی گفت
که اذکشب نذ نامور تر زینک زربست **شش** **شش** بکشت اسن طین
و طرالمق و طایبق ذلت معنی سنده **شش** **شش** بکشت معنی نقل المیش
گویا اسب لفظند و مخفف اولور **شش** **شش** دکر من طامر در
بویتنی مناسب اسب لفظند بعض تفصیل نذ کور دره فاضل محقق بویله تحقیق
و تدقیق الیشدر که اول دکر منه که صوایله دونه زبان فارسیده اوکا اسباب
دیر لرز اصلی اسب در زباده اولشدر حرف کسوره ایله الف ممدوکن
جمعده نوع ثقت اولد و غندن و توری ارارنده بر یا کتور لر لفظده سهوت
مصلحتی ایچون مثلاً افراسیاب فارسی دیر لرز سی **شش** **شش** مولانا حلیمی
پیر برینه یان باشی کلک معنی سنده اسم مصدر در **شش** زوند پهلوانه چون
و قدرت شاه کبود کشت تن اسان زان اسب صکره زحمت و شکلک
معناسنده شایع اولدی دیش **شش** **شش** صبح عجیب صوتک طوقشای معناسنده
نصیح اولمش و فتنه و محنت و ذی برقی معناسنده و ایکی کشی ملاقات ایتد کز
ذوق کوس کوسه اولوب فوجنده قارینه ده اسب دیر لرز دیش و بویتنی کشته
شش **شش** اصفا اگر چه صاحب تدبیر و آری بوده بارای فطنت تو در ایله
دان و شب فاضل محقق قانی خوب طوقشای زحمت و بر کز دیش
شش **شش** شین معجم ایله مثلاً اخب لفظند و مخففده **شش** **شش** محنت
واور کواکه ایل بر برینه قاریشور و سنده کز بر برینه قاریشای و کشته کشته
جوش و خونی و کوسه اود فارشده و در و افش لفظند و صیغه امر در
و بعض ترکیب سنده صفت ذی استعمال اولنور **شش** **شش** فغان کین لولیان
شوخ و شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان
ایغا زامشی **شش** **شش** سین ممله ایله اسب معناسنده و لرزه مهناک
وقیا کلری اقباب پرست معناسنده بوی معنایه سایر اسمی خال لفظنده
مسفور در **شش** **شش** ککش شین معنی سنده **شش** **شش** عمر برشت
واقاب متوز اندکی ماند خواج غره سنور بری اسد در اشته نسویدر
هر رجع او تونز کون اکلور فاضل محقق ذایق الحقایق بویله تحقیق
و تدقیق الیشدر که اقباب لفظ مکرر بر خوی تاب در تافتن دن اسن
اعلدر قیزدور یکی معناسنده قابایه تبدیل اولشدر اول تبدیل
اسان فارسیده شایعده مثلاً پهلوانه دیر لرز فیلوید دیر لرز اسب

شش
شش
شش

شش
شش
شش

شش
شش
شش

[illegible]

و فوراً غاچ فاضل محقق و قایق الحقایقه بویله تحقیق المیشد که یونیلوب
دوزلد که نصکره کسملش غاچه چوب دیر نته که بویتدن ظاهر در
چوب سبس را اگرش تربیت کنی جانی رسد که بوسه که شروآن شود و کنه که
نجم چوب دیر دکانک آوردی دیاجک میرده چوب زد دیر
سبه مار کورا میراید بکوب ز سوراخ چپان شود و سویی چوب الده کنود
دکلرینه دسته چوب دیر لرز دسته ده اولان اختصا چون دزته که
سابق بیان اولمش در اصلی چوب دست در اضافتد علم اولیجاق صورت
ترکیب تغییر اولنوب مضاف الیه تقدیم اولمش در چار چوبه که ترکی دلد
اوکا چوبه دیر لر چار چوبه دن مرکبدر آخونده غی با معنای عام ترکیبیدن
معنای خاص علمی یقتل الیچوندر دیشدر
حق بود که لسان فارسیده جاء جمله اولمز اتا عیدن لوب استعمال ایدر
عربی دل الی نیک انشرفی و انصیحدر غیره دل لاندن تبرکا اولوب
استعمال ایدر در حتی بعضند کند و دلری کبی تقرف انیشدر در زبان
فارسیده سکز حرف یوقدر نته که فضلادن بری نظم امشد
مشت حرفت انکه اندر فارسی نماید سیمی تانیا موزی نباشی اندرین معنی
معاف بشنو اکنون ان خوف یا و کیرای اهل دل شود و
و و و و و غیره دل لاندن لوب استعمال ایدر در و بعض عامه حرف
انشاید در پس چونکه استعمال اولنور لازم اولدی که باینده ایراد
اولنه انج نایب و پرده دار و باز دارنده و شش ابرو و میانه
صواش جنک شش سینک فتحه سید خاص کوب
معنا سنه و قدر و انداز و عیب با آذری محاسب حد نیک دیر با قدر
معنا سنه عملک بحسب لک ای بقدره و الحسب ایضا ما یقده الانسان
من مغاخره آبانیه قانون ابدیه حسب کومر نیک و مال و دودمان کوسر
شدن و خداوند تراود بزرگ شدن دیش نو نیک سکونیه قانون
ابده بس و شمار کردن معنا سنه نقل المیش ترکیبده بهتر انج و یکد
و صیغی قد معنا سنه حسب حالی نوشتم و شد ایامی چند
محرری کور که فرستم بنویسمی چند
ایسم اولن سکوت کمک معنا سنه و مکر و صوق
و بران غدر فارسیده ده شایعدر در و
و بالضم کجی بونیو

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, which is mostly illegible due to extreme fading and bleed-through from the reverse side. The text appears to be a continuous narrative or historical account.]

و نور و انجاق فاضل محقق و قایم الحقایق بویله تحقیق الی شکر که یونیلوب
دور لکد نصکره کسکش انجاق خوب دیر نته که بویتهن خام دره
چوب سبس را اگرش تربیت کنی جانی رسد که بوسه که شمره آن شود و کنه که
نجم چوب دیر دکانک اوروی دیاجک پیرده چوب زود دیر
سبه مار کور امراید بکوب و زبور اخ بیجان شود و سوبی چوب الدله کنور
و کترینه دست چوب دیر لرز دست ده اولان با اختصاص چون در نته که
سابقا بیان اولمش دره اصلی چوب دست در اضافت علم اولیایق صورت
ترکیب تغییر اولنوب صفایه تقدیم اولمش در چار چوبه که ترکی دلد
اوکا چوبه دیر لر چار چوبه دن مرکب در آخونده غی با معنای عام ترکیبیدن
معنای خاص علی بهشتل چون در دیشک در اولان اولمش در
حق بود که لسان فارسیده ماء مهله اولمش اما عیدن لوب استعمال بدیر
عولی دل الی نته کثرتی و انصیح در غیره دل لاندن تبرکات لوب
استعمال بدیر در حتی بعضی نته کند و دل لری کبی تصرف الی شکر در زبان
فارسیده سکر حرف یوقدر نته که فضیله دن بری نظم اولمش در
مشت حرفت انکه اندر فارسی ناید سبی تانیا موزی نباشی اندرین معنی
معاف بشنو اکنون حرفت یاد گیرای اهل دل شود و
اولمش در پس چونکه استعمال اولنور لازم اولدی که باینده ایراد
اولمش در انجاق نایب و پرده دار و باز دارنده و شش ابرو معنی سنه
صواش جنک سبس سبک فتحه سید خاص کوب
معنی سنه و قدر و اندازه عیب ما ادری ما سب حدینک دیر ما قدر
معنی سنه عملک بحب لک ای بقدره و الحب ایضا ما بقدره الانسان
من مفاخرة ابانیه قانون ابدیه حسب کوسر نیک و مال و دودمان کوسر
شدن و خداوند تراود و بزرگ شدن دیشک نونک سکونیه فانون
ابده بس و شمار کردن معنی سنه نقل الی شکر ترکیبده پیر انجی و کبیر
جو صفتی قد معنی سنه سب حلی نشو شیم و شد ایا جی چشده
خجری کوب که فرستیم بتو بغی چشده و شد ایا جی چشده
ایسم اولمش سکوت انک معنی سنه و مکرو صوق را
ویران عیدر فارسیده ده شایع در نون و بالضم کبی بونیو

چوب سبس را اگرش تربیت کنی جانی رسد که بوسه که شمره آن شود و کنه که
نجم چوب دیر دکانک اوروی دیاجک پیرده چوب زود دیر
سبه مار کور امراید بکوب و زبور اخ بیجان شود و سوبی چوب الدله کنور
و کترینه دست چوب دیر لرز دست ده اولان با اختصاص چون در نته که
سابقا بیان اولمش دره اصلی چوب دست در اضافت علم اولیایق صورت
ترکیب تغییر اولنوب صفایه تقدیم اولمش در چار چوبه که ترکی دلد
اوکا چوبه دیر لر چار چوبه دن مرکب در آخونده غی با معنای عام ترکیبیدن
معنای خاص علی بهشتل چون در دیشک در اولان اولمش در
حق بود که لسان فارسیده ماء مهله اولمش اما عیدن لوب استعمال بدیر
عولی دل الی نته کثرتی و انصیح در غیره دل لاندن تبرکات لوب
استعمال بدیر در حتی بعضی نته کند و دل لری کبی تصرف الی شکر در زبان
فارسیده سکر حرف یوقدر نته که فضیله دن بری نظم اولمش در
مشت حرفت انکه اندر فارسی ناید سبی تانیا موزی نباشی اندرین معنی
معاف بشنو اکنون حرفت یاد گیرای اهل دل شود و
اولمش در پس چونکه استعمال اولنور لازم اولدی که باینده ایراد
اولمش در انجاق نایب و پرده دار و باز دارنده و شش ابرو معنی سنه
صواش جنک سبس سبک فتحه سید خاص کوب
معنی سنه و قدر و اندازه عیب ما ادری ما سب حدینک دیر ما قدر
معنی سنه عملک بحب لک ای بقدره و الحب ایضا ما بقدره الانسان
من مفاخرة ابانیه قانون ابدیه حسب کوسر نیک و مال و دودمان کوسر
شدن و خداوند تراود و بزرگ شدن دیشک نونک سکونیه فانون
ابده بس و شمار کردن معنی سنه نقل الی شکر ترکیبده پیر انجی و کبیر
جو صفتی قد معنی سنه سب حلی نشو شیم و شد ایا جی چشده
خجری کوب که فرستیم بتو بغی چشده و شد ایا جی چشده
ایسم اولمش سکوت انک معنی سنه و مکرو صوق را
ویران عیدر فارسیده ده شایع در نون و بالضم کبی بونیو

اکلا و میل بیکه رفهم ایت معنی سنه سته خود سته خود الدله کنور و کوب
دکنک و جواک نک عجبی و کست خاق معنی سنه سته یا دست باب
ال ایر شد و رب غالب و لوق معنی سنه سته و سب کرا و ابدی بر تو بر دست
باب و ابران کشیدی ز دافرا سیاب الدال المکس و سته زشت سن
دست نایب دار سن معنی سنه ال باب سکون لام اید چنار
انجی عیدر راضح و الک فتمه سید دره لفری و لفریب کوب کل الدایجی بیکه
لما و جوق قاینا یوب غلیظ اولان سوده دیر لر کش و کش
دون کجه دیکدر دیکش لفظندن مخفدر کاشش نایب مشده
الدال المضموم ر خوشا در خوشاب اینجونک غایتده لطیف
و ایدار و ایرسی ان سب سکون نونک قویرون که عیب ذنب دیر
میجای دم دید کبری که اصلنده دیمب ایدی قاعه مقررده اوزرین
نون ساکن بادن مقدم واقع اولمغین میه قلب اولنوب کثرت استعمال
باد و شدی کتاتنخ داخی اویدر یازیلوب باشقه بر لغت اولدی خم و سب کبی
که اصلده خمب و سب ایدی انده و اینه و سایر جمیع حیوانات استعمال
اولنور و سب سنه نک و بنده و آخونده بر سیل استعاره مستعمله
و شاد و شاب بکمر عیب دس دیر طبعی قاتنن دس و دوشاب
ذکر اولنورده خما بکمری مراد اولنور اوزم بکمر نته رب العیب دیر لر بیت
چه باشد رونق عیش لیلی که شمشش رواق دوشاب کشته و الدایجی
صود لابی که چو خله و نر کولک و قونعه ایل صو حقیقار زرد و ول ایل آبدن
دول قونعه و کولک در دست است انسان زیر این دولاب همچو عقبا و کیمیا نایب
و نچره دولابی رخ الدال المضموم است باب رزق
مقوم عیدر در بار باب اقلق و قوپوز و دورت قیلک سازه
الطلاق اولنور و عیدین بولوت پاره سبی که بر بولوت پاره سنه و نخته
اولمش اولان سن تار سب نایب ایپ بوکوبی الزاء
نایب عیدر عجمده داخی شایع در اما لایله رکب دیر لر نته که
حالی حبیب الدال المضموم سب سب سنه نک عقیده
اولمش صوبینه دیر لر عیدر رفت و رفت سب سب که انوکله خرم
سوپور لری ایکی بریده استعمال اولنور
چشم زاب زاب خود بشتم چهره را انک کاف

چوب سبس را اگرش تربیت کنی جانی رسد که بوسه که شمره آن شود و کنه که
نجم چوب دیر دکانک اوروی دیاجک پیرده چوب زود دیر
سبه مار کور امراید بکوب و زبور اخ بیجان شود و سوبی چوب الدله کنور
و کترینه دست چوب دیر لرز دست ده اولان با اختصاص چون در نته که
سابقا بیان اولمش دره اصلی چوب دست در اضافت علم اولیایق صورت
ترکیب تغییر اولنوب صفایه تقدیم اولمش در چار چوبه که ترکی دلد
اوکا چوبه دیر لر چار چوبه دن مرکب در آخونده غی با معنای عام ترکیبیدن
معنای خاص علی بهشتل چون در دیشک در اولان اولمش در
حق بود که لسان فارسیده ماء مهله اولمش اما عیدن لوب استعمال بدیر
عولی دل الی نته کثرتی و انصیح در غیره دل لاندن تبرکات لوب
استعمال بدیر در حتی بعضی نته کند و دل لری کبی تصرف الی شکر در زبان
فارسیده سکر حرف یوقدر نته که فضیله دن بری نظم اولمش در
مشت حرفت انکه اندر فارسی ناید سبی تانیا موزی نباشی اندرین معنی
معاف بشنو اکنون حرفت یاد گیرای اهل دل شود و
اولمش در پس چونکه استعمال اولنور لازم اولدی که باینده ایراد
اولمش در انجاق نایب و پرده دار و باز دارنده و شش ابرو معنی سنه
صواش جنک سبس سبک فتحه سید خاص کوب
معنی سنه و قدر و اندازه عیب ما ادری ما سب حدینک دیر ما قدر
معنی سنه عملک بحب لک ای بقدره و الحب ایضا ما بقدره الانسان
من مفاخرة ابانیه قانون ابدیه حسب کوسر نیک و مال و دودمان کوسر
شدن و خداوند تراود و بزرگ شدن دیشک نونک سکونیه فانون
ابده بس و شمار کردن معنی سنه نقل الی شکر ترکیبده پیر انجی و کبیر
جو صفتی قد معنی سنه سب حلی نشو شیم و شد ایا جی چشده
خجری کوب که فرستیم بتو بغی چشده و شد ایا جی چشده
ایسم اولمش سکوت انک معنی سنه و مکرو صوق را
ویران عیدر فارسیده ده شایع در نون و بالضم کبی بونیو

[illegible][illegible]

بولفت ختمه اید داخلی نقل اولندی اصح فتحه اید در زیر اسم فرنی فرت قاسمه
کتوروب بومیندری ایراد ایشدر **بیت** کسوت عمر ابواسحاق را
هست از پنج ابد هم بود و فرت بدسکال نیکت خواستش تار مار نیکت خوا
بدسکالش ترست مرت **بیت** لغتی لکن طاس معناسه نقل
ایش ششین معجده ایش کبی شش ششین معجده ایش لکن کبی کرت
ناج خواهی وز زینه نشست بملک عواقت بیاید کدشت تعریف ایدوب
طشت دیر لر کنیتی بومالک در **بیت** وقع الطشت غیره منکسر لینه لم تقع و کینه
بیت حارست معناسه اسم مصدر دره وصیغه ماضیه ز تافن الفظن
تخفف و انوب تصرف اولمش در **بیت** زنیغش می شست کردون تبست
زبانکش می کوه و مومون بکفت وار یک معناسه ده ست عملد ز کانه
قیر مغه اریک لازم کلور دیو و نیز وایتی و یلمک و صالمنق معناسه ده کوه
بیت خزان بد شده ز ابر و از باد تفت سر کوه شاه زمین ز رفت
مجموعی حار یک لازمیدر لغتی و اورمچک اوین اورمک و سر رشته
معناسه ده نقل ایش **بیت** بدنی صلیغ و سلامت
اوزره اولان کینه فاضل محقق و دقایق الحقایق بویل حقیق ایش
ندرست لفظ هر کینه بر جزی تن در بر خیده درست در بوتون معناسه
معنای ترکیب سنی بوتون دره اما کنایه طریقیله صلیغ و سالم معناسه
و غلبه استعماله حقیقت منزله سده وار شده **بیت**
یوخول فقیر معناسه **بیت** اورمچک اوی سایر ادلری
ابر کیا لفظنده مسطور در **بیت** میر قاز آجق قازمه معناسه
میتین معناسه **بیت** ز سرست
لفظندن مخفف دره اوچوز عدده دیر لر فلثمایه معناسه و مکنوک که اهل
عواقک میمالندر جمعی مکاکیک کلور **بیت** قازمه و خپه
توشت معناسه **بیت** قاره ساقر **بیت**
کالی بوشن دیکدره اکثر فقیره اطلاق اولنور **بیت** اوچوز
ند و لثمایه معناسه **بیت** پیش سبیل تیرست و شست
شع ز بر بی شان سر کوه پست در ده صد خوان ز ر و بخر و ز جبت
وز آلتش خروآر تیرست و شصت **بیت** بیرالدن
یعنی بر او غوردن ایلان اوق **بیت** سلکن دیر کلری که اکثر قوی مجید

استعمال

استعمال اید لر مملکت و قتال در یزد **بیت** ایشند الی تیز اولان
بیت باک ختمه سی و فتحه سی جایز در
اکثریت قافیه سنده استعمال اولنور بر ولایت ایدر مشکک اعلای
اکه ثبت اولنور صاحب تاریخ ابی الحسن علی بن حسین علی السعودی
الذهب و معادن الجوه نام کنی بنی دیر که مسکت تبستی نک مسکت حسین اوز
اکمی و جمده فضلی وارد در بری بود که ثبت ولایتک اهوری سنبل و سایر
کوچک فخور او ترا و ترا لر که مذکور ولایتک بیج اولری خوش بود حسین
ولایتک مرغی لر بی تبست کبی دکر بری دبی بود که تبست اهل مسکی تمام
بالغ اولوب بخت اولماینه نافه سندن چیتا رف لر اهل چین بالغ اولما
چیتا روب انواع حیدر ایدوب بعضی سده لر الحاق ایدر لر بخت ایدله خام
و غش ایدله خالصک کلی فرق اولدوغی می مرد و بیر دایچ چین ولایتک
دبار اسلامه کبخی نیچ دریا لر کجوب یا غنور لره اوغولوب و مختلف هوا لر
داخی کلی دخلی وارد در بو جتار دن داخی مسکت تبستی چینی دن اعلادر و
مشکک سایر تفصیلی محله بیان اولنور و تبسته بی نظیر آلات کار
اشلر لر خود تبستی و جوشن و سیر تبستی دیر لر **بیت** حدیثی از اثر مشک
آهویت چوشت نیده بر بخت مشک ز مشک آهوی تبست ناچار و کاه اول
بیرتون زیاده ایدوب تبست دیر لر **بیت** اوکمه دیر لر که التی یوز
در حدر بعضی بر رده دایچ زیاده اولور و وقیه معناسه قره حصار
جبه معناسه زوایت ایش **بیت** زمین باین همه ثقلی که دآرد
بمزان و قات نیست یک بخت و دخت معناسه **بیت** قانی
پر آکنج **بیت** تار مار و زیانه کلک و چو کلک
قازمه و چپه ترشت معناسه **بیت** تبست معناسه
کی تبستی جوشن اندر برش کلاه سیه چار پر برش **بیت** معروف
یشدر که انواعی اولور اق و سیاه و مور اولور سیاه منه عجب
فرصاد دیر لر **بیت** جیم عجمید قوشلق منجی
جیم و باه عجمید اسکی نبوق **بیت** جیم عجمید قوشلق منجی
معناسه **بیت** حصول و صانع دیکدره
جیم عجمی و باه عجمید دوشک و یصدوق یچی و مرشد نک بخت
طیقوب لولدر دقلری سده به دیر لر عجمیده حش معناسه

بیت تبست

بیت زلف و زلف

بیت تبست

بیت تبست
بیت تبست
بیت تبست

۱۰۹۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

انف

نسخه
کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رو دلی ای از آن چون چراغ پیشانی و وی از آن زلفک شکست و گشت
آن شکست پس بنمید اسم مصدر در و شکستن افکندن ضیفه ماضیه
و بعضی ترکیب کرده مصدر مقام منع داخلی است حال اول نور باید شکست
کبی گرفت قافیه سنده پست همدار **شکست** ای نامی نام از پدران شاه و
شاهی و ملک داری بود ز تو شکست **شکست** افواج پس
صنع معناسنه **شکست** مثله و رازیان **شکست** ناز و نعمت از دال
عقاربیت نمی بیند افاضل است با شیت و عقلی کنش و سرشته
مولانا جامی بو معنای به اخوی با ایل نقبل ایلدی که ثانی حروف تهجیت در
یاز **شکست** شیر لغان باغی دید کلری که تسم دن چقار غیب
سیرج معناسنه عامه اهل فرس شیر بخت دیر لر **شکست**
اونلان اشی دید کلری دار و وقتند ز خایه سی دید کلری چند بار دستر معناسنه
صالح عجم صاحبی قادن دوز لغند دیر لر دیش جامع الفرس صاحبی و اجالی
وسد لوبرج و سد لوکن معناسنه ده نقل الیش **شکست**
توفلی که غایده سزا و لا و کو کوش ارسلان **شکست**
شکست قور قیج و کریمه التفاکر سینله شیت معناسنه و تخیل نبی
باء عجمیل و بادن صکره سین ممل ایل **شکست** باء عجمی بعن شین
معجم ایل مشله صحاح عجم صاحبی بالضم و بالمعجمین و الباء الفارسی کچه و قتی
معناسنه نقل الیش **شکست** سین ممل ایل چو کین قبیج معناسنه
و شتن لفظندن ضیفه ماضیه بودی معناسنه **شکست**
شین معجم ایل مشله چو کین قبیج معناسنه سایر آسمی ز شیت لفظندن
مستور در **شکست** مر دار قحوشفت معناسنه کف **شکست**
اسم مصدر در عجمه معناسنه و صیفه ماضیه شکستن افکندن صحاح عجم
صاحبی و بیت معناسنه ده نقل الیش حلیی که شینله تصحیح اید و ب کافک
نم سبله اچلاق تفتی معناسنه نقل الیش مستقید تنه و او زیاده اید و
شکو فد و شکو نمند دیر لر **شکست** توی قوشی جعاری معناسنه
سایر ادلری شاست لفظنده مستور در **شکست** تفت
و اف دیمک و یوزه تو کو رک و فارش و برکت و نیز ار اولق معناسنه
شکست نع معناسنه پیشه و ایوایش
شکست آواز و جاو

شکست باری و جماع و صورت فارسیده
بیکر معناسنه در ترکیبه داخلی شایع در نوع اوله **شکست**
اق با **شکست** طاق با **شکست** تکمی جفتی و یونی اما طاق تواعد و رسوم
س **شکست** لکن فارسی سی شست در نوع اوله **شکست**
در عوزت لسان عریده اعضا دن بستری واجب اولان یره دیر لر
مثلا ر جالک کو بکندن ویزی التسه و ارنجه شنانک یوزندن و ایامی
غیر نسی و قز نق آرکستیدر الا ارقاسی و قارنی عورتد ز فارسیزم و
و ترکیب عوزت دیسه لر خانون کشی مراد اولور **شکست**
شکست خوش دیر لک **شکست** **شکست**
یغما غت ایل و مینک کسنه که ترکیب شلقه دیر لر و قارنر
معناسنه **شکست** فح را ایل اهل شیر از لغتد ز حرف نطر در
اگر کبی **شکست** غت یک دی روشنی نر امدی دی روشنی و تر
و امدی شیر از لغتد ز معنای مصرع اگر بر روشنگر نر نر دن
کور دک ایسه دیمکد ز بو بیتک اول مصرع **شکست** بی بی جان غامت **شکست**
اولما غین به بی لفظنده تمام بیت معناسی بیان اولوب سایر لغتد نیک
معنای لری داخلی محاکمه مستور در **شکست** جامع الفرس صاحبی
نغم و کرداب غغاب معناسنه نقل الیش غیری ادلری اذه مذکور در
ای **شکست** بو التلق غلطیدن معناسنه **شکست** ابو سخر حل معناسنه
شکست دو یوملق مال تا راجد رک کفار دن و اعدا دن اولور لر غید
فارسیده داخلی شایع **شکست** و بالضم جلاق عریان معناسنه
سایر ابسی رت لفظنده مر بور در و قی صبا بیان اولدی که نه حیوانات
بر و نه منفعتی یارار دشت و طشت قافیه سنده استعمال اولنور **شکست**
شکست **شکست** نینک فتمه سینله غت معناسنه اضم
ضمه در زیر امعبار جمالی صاحبی رت قافیه سنده ایراد اید و ب
ایبانی انشا ایلدی **شکست** باری شیخ ابو اسحق تیر کردون زرای
و دانش غت **شکست** تیغ تا مر بر که زان شد که کین مسودا و شد رت
مولانا جامی داخلی ضمه تصحیح و تفرج ایلش در **شکست** مثله و مینی خفیف
اوت **شکست** چپاق عریان معناسنه **شکست** داخلی مر ویدر **شکست**
شکست قازلق کب معناسنه

شکست
شکست

در دست و دست قافیه سنن بزرگ ارشته دیرلر تار مغنار
 کسوت عمر ابو اسحق راه هست از پنج ابد هم بود و فرست بولغث
 اگر چه ضمه ایلد داخی نقل او اندی اصح فتح ایلد در زیر انشس فخری معیار جانی
 بخت مرث قافیه سنده کتور مشدر مملکه ذکر اولمشدر و اور مجتک
 انی بو معنایه غیری اسایی ابر کاکیا لفظنده مسطور در رتو فرست
 بونا مش خوف معناسنه انی شاه افاق شیخ ابو اسحق عقل باری او
 بود فرتوت و اسس فرست سحر و جاد و لوق و سحر فرست فرست
 لفظنندن صیغه ماضیدر ادبلی و وحشی اولان او کتدی معناسنه
 فرست سحر و جاد و لوق و سحر و جاد و لوق و سحر فرست معناسنه
 در صورت انی فرست و اسس فرست و اسس فرست
 الی یکیک غنی و مالدار معناسنه و اسس فرست و اسس فرست
 لفظنندن صیغه امر در که کوندر دیکت و لور لا فاعل بدل که المادان
 و غیری میوه دن ایدر لر و اسس فرست قانون و ضابطه اجمال بر که
 کتاب و دفاتر اولقرینه قاج باب و فصل اید و کی معلوم اولما یغیون یاز لر
 و کتاب اولینه داخی دیرلر حقیقتی اخری تا منفر سدر تا ایلد بازله و غنی
 غلط عامه قبیلند در انی فرست و اسس فرست و اسس فرست
 معناسنه که ارش و اور مجتک وینه دیرلر و اسس فرست و اسس فرست
 لفظنندن صیغه ماضیدر صانده دیکدر و اسس فرست و اسس فرست
 انتها آوازه و منسنه نک یرنه دیرلر و اسس فرست و اسس فرست
 و اسس فرست بوی قد معناسنه عبیدر فارسیده داخی چوق استعمال
 اولنور و اسس فرست قوری بونجه عبیدر فارسیده داخی و اسس فرست قون
 بویانک کوکی و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست
 بریدر چون استعمال اولنور کات مندی دیرلر و ما و راء النهرده بر شهر
 ایدر و اسس فرست ابو اسحق ان کرناک او کتر کات و بر مالک فخر دارد
 خاف بر کالج و کات و اسس فرست کاسن لفظنندن صیغه ماضیدر
 اکملدی معناسنه و اسس در اکسک معناسنه و اسس فرست کات
 باید می ره خویشتن خواست باید می فاضل محقق بویله تحقیق ایشار که کم
 ایلد کاسنک فرنی وارد در نته که فرد و سینک بوبیتندن که بنیامین
 حقه فردا شلری دلندن دیشدر و اسس فرست و اسس فرست

کات

کات

کات

کز اولاد یعقوب کم باد و کاست و اسس کات ایلد ناقص اولانه کاست دیرلر
 ایلد آفا اکسک اولانه کاست دیرلر کات کل اندر نازکی از سر و کم نیست
 ولیکن در وفات ثابت قدم نیست کاسنک مقابلی افزوندر مملکنده
 بیان اولنور در و اسس فرست قافیه باغه عربیه سلفات
 معناسنه غیری ادلری سنک پشت لفظننده مسطور در و اسس فرست
 کاف عجمیلد کاسنک لفظنندن صیغه ماضیدر و وندر دی
 معناسنه و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست
 کوندر دشمنش کشت و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست
 متاعلری اولور قماشندن و بهار دن لفظننده مرکبدر کالامتا عده دیرلر
 و کات یغین دیکدر اول شهرک متاعلری یغین یغین اولد و یغیون کالاکوت
 دیرلر و اسس فرست بالاروسی تخلص معناسنه و اسس فرست اعظم جمال دینی و
 شاه کامکار کادای او کتد بر تبت ز ایل بیت و اسس فرست و اسس فرست
 درگاه دولتش دارد دمام در دم دیم نوش و کت و کندر دید کلری
 و اسس فرست کاف عجمیلد دست و دست قافیه سنده زهر تم معناسنه
 اگر شهید فایق خور و دشمنش بود بر نذاش لبان کت و قار غمد و
 و خنطل که ابو جمل قارپوزی دیرلر و ایت خیالنه داخی دیرلر بر که بود
 انوک بدلی در بلکه اندن زیاده در کوس و اسس فرست و اسس فرست
 بلید درختی بدست که بارش بود زمر و یغین کت و اسس فرست و اسس فرست
 کوس و کوسنه درختیت بغایت تلخ الخنطل و اسس فرست و اسس فرست
 صحیح عجم صاحبی زمر معناسنه باء عربی و قار غمد و کت و خنطل معناسنه
 باء عجمیلد طعج ایدوب و جامع الفرس صاحبی بانوک فتح سی و فتح سی ایا جاز
 و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست
 او اگر بهن بر ندها شهان مندی کات در او فتد از کت و مطلقا با و اسس فرست
 تختنه دیرلر و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست
 نشانده صحیح عجم صاحبی و بالاروسی و بونا مشس فرتوت معناسنه
 نقل المیش و جامع الفرس صاحبی و غابنک خیر اولون بیکدر دیش کاف
 فتح سی و فتح سی جاز در و اسس فرست و اسس فرست و اسس فرست
 باش خراجی یعنی چبان کاف عجمیلد فتح سی و فتح سی ایلد نقل اولندی اصح
 ضمه ایلد در و اسس فرست کاف عجمیلد دست و اسس فرست و اسس فرست

کات

کات

و اخوان است او خشادی دیگر و او از ده و ساز کردن ایوانه را میبرد
 و در کوه سترک مستقیماً تنوع خازا قلب و نور نو آرد و نوازنده و در زبانت
نفت او زنگ و کیز لومعنا سته و نهفتن لفظن ضیفه ما صید و مصدر
 قیامه و اخنی مستعمله و موسیقین بر پرده آید را اینه نهفته و کله
 مستقیماً تنوع نمید و نهفته و در زبانت که نهفتن لفظن سته و سته
 در زبانت که نهفتن لفظن سته و سته و سته و سته و سته و سته
 قبح معناسه و در دایمک و اور سنی الف ثابت در خش و خشت خسته
 مسترقه نک در دخی کونی و مشت دخی ویر لفظه و رعس و رعست را سنی
 مهمل ایله خیرک دید کلری او نک بیانی بی درو جیدلر قنایه بری و چهار پاییک
 اوت برغت دخی لغت در غیر اداری نین نه کور در لغت و لغت
 ز او شین معجایله بر اوت در غایبار اوسین مهمل ایله و رعست معناسه در
 خش خوب و کوزل و لغت کفران سرحد معناسه و ایک و تعلق
 و بر مک قبح و قیعت قین یونان الت مش و مشت خسته مسترقه
 دوز دخی کونی نوع اول الهاء المفتوحه راجع بر آنجست اول
 نشانه که ستنوک دیگر در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت
 کار فرختن باد رجا یس مر جایت مکان معلومی یوق و یک اولور
 و مرتقه در رهنف مر هفت ترکس و نوکر و مریدی معناسه
 ست و ار موجود دیگر و وار میسر و بوزخ معناسه و یاد
 و یک اولور یعنی کسه به سنی یوق قاضل محقق بویله تحقیق مشار که
 گاه اولور ست مجر و رابطه معناسه که است در استعان اولور نته که بو
 میتن واقع در بیت به بین دل من و پیکان بیحباب در و که مست کوه غم و غم
 اب در و که نک مدلولی او لیاق استک و لینه بر نایده اید لر همان معناسه
 است معناسی اولور به است اول کلام واقع او لیاق و اید لر نته که بو میتن
 واقع در بیت مست درین دایره لاجورده مرتبه مر دقت آرد نیست
 مستک مقابلی در مرتبه بر خری فی در که معناسی یوق در بر خریده است
 که لسان فارسیان رابطه در نیستک معناسی یوق در این سبنا اشارات
 اولو کتی بنوع است رابطه اید و کین تصریح این شد اول بیرده که بویله دیش
 و قد یخذف ذکات اللفظ الثالث الال علی معنی الاجتماع بین الموضوع و المحمول
 فی لغات کما یخذف تارة فی لغة العرب لاصطیة کقولنا زید کاتب و حقان یقال

اینست

51
 اید هو کاتب و قد لایکن حذف فی بعض لغات کما فی الفارسیة الاصطیة
 و هو است کقولنا زید دیر است و هذه اللفظة تنفی رابطه افاضل عجمی حلال
 الدین و دانی و میر صدر الدین که زید مست ده رابطه مذکور و کله در صامشدر
 نته که شرح تجرید او زره یازد قلمی حواشی ده تصریح امشدر و خط فاحش
 اید در لر این سینانک است رابطه در لغت فارسیه ده رابطه نک
 حذفی جایز و کله و دید و کی سوزک مقتضای اولدر که زید مست ده ده را
 مذکور اول اول تقدیر به مست ده مرکب اولور و لغت مفتوحه اید است
 نه کور نانک اصلی ماء اولور و ار معناسه ترکیب او لیاق انک اخذده
 منز استک و لته کی منز کی حذف و لغت او زبانت که مست است بیرده
 استعمال اولور سابق بیان اولند و غی او زبانت است ده مست سترن
 استعمال اولور نته که بو میتن واقع در بیت چمن کرچه سر اسر لاله زار است
 بر منه پام و انجا که خار است مقتضای مقام خار مست در اقتضای سبب
مست قوه جصاصی باد کسه یعنی کسه به منسوب اولمایه دیش و مشت
شت سکر همان معناسه ف مفت یدی سبع معناسه قوه
مست خطا و خطا الیک و طایبق زلت معناسه ده استعمال اولور
 و یک اولور و در لغت شادمان بخت بیدار باد برین مست یزدان
 کله آرد و در لغت بیدار که اسکندر دیگر بر معارج جانی صاحبی
 مصطفی ادو که و با شماغه دیکلین کونه دیر در دیش و صبا یکست از
 درگاه صیتش ادیم خاک دایره ش به لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 مثله دیش و در لغت و بوختین دیکلر و لغت و لغت و لغت و لغت
 مثله نکف نکف **مست** ضم کاف مجمله نهفت و حفت قافیه سماع
 صیق و قافیک نیز و بوختین و قافیک فستانه دخی دیر بر
لهاء المكسورة شش مست سیتلق و بر مک صغیر معناسه
یم زف یم زفت طومرق الهاء المضمومة ف نهفت
 عقل ستر اید و دوزیر یازی صحرا معناسه نوع اول الهاء المفتوحه
 و کوی و آقی و قیزی اولور که رمانی دیر لر جو مرانو اعنده الماسدن غیر
 محکم در و انده اولان شعاع سائرین اولماز و جمیع جو مردن ایدار و کران

اینست

اینست

و باید آرد در طبیعتی و باید در معدنی جبال مشرق در خاصیتی کوهستانی
طاعنی و باغیدن این اولوب خلق کوزینه غریز کورینور و و با اولدوغی بیرور
بازن اند خضر ایتمز و اغوده طوتسا لر صومرانی دفعه ایدوب و قلبه فوت و پرو
لب لعل نوباقوتت یا قویست مرجان راه و غمی دفعه ایدوب شادلیق
کتور و و معاجسته خلط ایدوب استعمال الت لر خونی صافی ایدوب
حارث غریزی بی زیاده ایدر سایر منافعی چوقدره الیا
و مطلقا حسرت چکشش معناسنه ده کلور الیا
دیک منتری دید کلری الیا
خو کلره ده جیم علامت تعزیر مراسم عجمک که اخراج لما و علامت اولد
اکثر بود که اندن بدل جیم کتور ر مصلحت تنج و الیه کی اصلده منفشه
و اوله ایدی کاه اولور که جیم سیرینه قاف کتور لر بادق و باشق کی اصله
باده و باش ایدی و سایر تفصیلی آخری الف و اولی جیم باند بیان
اولنوبدر الیا و بالقصر شکر نبات الیا و بالقصر لیغون اغاجی آت
داخی دیر لر عرب اثل و طر فاء دیر الیا و بالقصر ضد دشمن معناسنه
بو اتمتبار ایلد غنا صر اربعه سیرینک ضدی اولماغین آخشیجان بر لر
نالم از عدل ابواسحاق اکتشت انجان کز جهان برخاست رسم کشت
کوی آخشیج الیا الفک مد و قصری و انکشتج و کسری جایز در دیر
مرفق معناسنه آرناک لفظنک مغزیدر الیا آسین از برای ریج دلم
تا بایج بر زنی سردم اما بعض شعرانک نغزندن اکلنور که بیلک رسغ معناسنه
استعمال اولنه ننه که پوشکورک بویتنده واقع در بیته کهی یازی
بازوشش را فرشته داشت کهی ریج جهان اندرون سیر دآریج
شمس خری معیار جمالیدم قصر الفل نقل الیدی و بومینی انشا الیدی
چه غم مملکت را که در دفع ظلم شکست شاه استین تا آریج
و آرن دیر لر بیلک کی یعنی مفصل و قوله اولان مفصله و کوز لکست معناسنه
ل نقل اولمشدر الیا بوز جیلرک بوز چکاچک قلابی که انوکلر بوز خات
اولا بوز جیلرک و مطلقا قلب معناسنه کشتی مه از ساحل مغرب کشتی
و قد حکمت ز سر قدر بی زحمت کج و دمر لر عصا الیا موبر و صوبق
فی لغه خوری بر خوان کیتی مرجه خوا می ابا و قلبه و طوا و اکج

و باید آرد در طبیعتی و باید در معدنی جبال مشرق در خاصیتی کوهستانی
طاعنی و باغیدن این اولوب خلق کوزینه غریز کورینور و و با اولدوغی بیرور
بازن اند خضر ایتمز و اغوده طوتسا لر صومرانی دفعه ایدوب و قلبه فوت و پرو
لب لعل نوباقوتت یا قویست مرجان راه و غمی دفعه ایدوب شادلیق
کتور و و معاجسته خلط ایدوب استعمال الت لر خونی صافی ایدوب
حارث غریزی بی زیاده ایدر سایر منافعی چوقدره الیا
و مطلقا حسرت چکشش معناسنه ده کلور الیا
دیک منتری دید کلری الیا
خو کلره ده جیم علامت تعزیر مراسم عجمک که اخراج لما و علامت اولد
اکثر بود که اندن بدل جیم کتور ر مصلحت تنج و الیه کی اصلده منفشه
و اوله ایدی کاه اولور که جیم سیرینه قاف کتور لر بادق و باشق کی اصله
باده و باش ایدی و سایر تفصیلی آخری الف و اولی جیم باند بیان
اولنوبدر الیا و بالقصر شکر نبات الیا و بالقصر لیغون اغاجی آت
داخی دیر لر عرب اثل و طر فاء دیر الیا و بالقصر ضد دشمن معناسنه
بو اتمتبار ایلد غنا صر اربعه سیرینک ضدی اولماغین آخشیجان بر لر
نالم از عدل ابواسحاق اکتشت انجان کز جهان برخاست رسم کشت
کوی آخشیج الیا الفک مد و قصری و انکشتج و کسری جایز در دیر
مرفق معناسنه آرناک لفظنک مغزیدر الیا آسین از برای ریج دلم
تا بایج بر زنی سردم اما بعض شعرانک نغزندن اکلنور که بیلک رسغ معناسنه
استعمال اولنه ننه که پوشکورک بویتنده واقع در بیته کهی یازی
بازوشش را فرشته داشت کهی ریج جهان اندرون سیر دآریج
شمس خری معیار جمالیدم قصر الفل نقل الیدی و بومینی انشا الیدی
چه غم مملکت را که در دفع ظلم شکست شاه استین تا آریج
و آرن دیر لر بیلک کی یعنی مفصل و قوله اولان مفصله و کوز لکست معناسنه
ل نقل اولمشدر الیا بوز جیلرک بوز چکاچک قلابی که انوکلر بوز خات
اولا بوز جیلرک و مطلقا قلب معناسنه کشتی مه از ساحل مغرب کشتی
و قد حکمت ز سر قدر بی زحمت کج و دمر لر عصا الیا موبر و صوبق
فی لغه خوری بر خوان کیتی مرجه خوا می ابا و قلبه و طوا و اکج

ایک معناسنه الیا باغ ساق روده تلی و سکر عصب معناسنه قوه قضا
موبر خولما سی اکج معناسنه ده نقل المیش الیا لاله صیح عجم صاحبی کافل
اکج معناسنه نقل ایدوب بحر الغرایب صاحبی بویل تفسیر المیش را دیش
الیا نغمتی عود اغاجی در دیش الیا مثل نغمتی قصر الفل نقل المیش
الیا طاعن ایدوبی ما آماج اوق نشانه سی هدف معناسنه الیا کند حکم
ترا کردن معاند بند خدنک قوس ترا سینه عود آماج اوبغ تیری که باج چغین
اکا باغ لر الیا الیه لفظنک مغزیدر الیا کلور سیرینا دفع دارودر
الیا فیتیل که جراحه بانار و جله جنیزی و قصد و دیش قور جلا حق خلل
معناسنه و قیاج کبشین معناسنه و قلیج و یاقی چکاک و مطلقا چکاک
کشیدن معناسنه الیا شکر برس فوی باشد حدودت لفظنک تفسیرش
در آتیج الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
و بالمد شکر نبات الیا و بالمد لیغون اغاجی آت از معناسنه الیا
صد مدله آخشیج معناسنه الیا سکون رایلر دولت و قدر و قیمت
و مقدار و زیبایی فرج و سرچ و زنده استعمال اولنور الیا کدر دشتی
ایج شناختی ز نادانی از کف بیند اختی الیا از ویافت بخت شهی
فروزیب از ویافت تیج کیان جاه و آریج الیا که چون از کذا فاش بزرگی
دمی الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
غیری الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
اوزون الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
کوز چغنی بومعنا سیر الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
دمر کو غلنی بومعنا غیری الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
فرزمنق الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
معناسنه الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
لفظنده مسطور در الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا الیا
طاهر اولور یا پیر لکدن یا مجسم آدم ارقلد و نغزندن الیا الیا الیا
سکون و اوایلر یوکسک بلند و ذروه معناسنه طاعنک و سیر
ننه نک غایب بوکسک سیرنه دیر لر بونزندر که سیرلرک غایتق مرفق معناسنه
اوج دیر لر الیا و بالضم چوک که پیانده بتان اواجق کشتی اوزمدر و اوزم
جوبی بعضلر کاف سیرینه لام الیه مضمومه باشد کتور شکر در نغمتی منقوح

و باید آرد در طبیعتی و باید در معدنی جبال مشرق در خاصیتی کوهستانی
طاعنی و باغیدن این اولوب خلق کوزینه غریز کورینور و و با اولدوغی بیرور
بازن اند خضر ایتمز و اغوده طوتسا لر صومرانی دفعه ایدوب و قلبه فوت و پرو
لب لعل نوباقوتت یا قویست مرجان راه و غمی دفعه ایدوب شادلیق
کتور و و معاجسته خلط ایدوب استعمال الت لر خونی صافی ایدوب
حارث غریزی بی زیاده ایدر سایر منافعی چوقدره الیا
و مطلقا حسرت چکشش معناسنه ده کلور الیا
دیک منتری دید کلری الیا
خو کلره ده جیم علامت تعزیر مراسم عجمک که اخراج لما و علامت اولد
اکثر بود که اندن بدل جیم کتور ر مصلحت تنج و الیه کی اصلده منفشه
و اوله ایدی کاه اولور که جیم سیرینه قاف کتور لر بادق و باشق کی اصله
باده و باش ایدی و سایر تفصیلی آخری الف و اولی جیم باند بیان
اولنوبدر الیا و بالقصر شکر نبات الیا و بالقصر لیغون اغاجی آت
داخی دیر لر عرب اثل و طر فاء دیر الیا و بالقصر ضد دشمن معناسنه
بو اتمتبار ایلد غنا صر اربعه سیرینک ضدی اولماغین آخشیجان بر لر
نالم از عدل ابواسحاق اکتشت انجان کز جهان برخاست رسم کشت
کوی آخشیج الیا الفک مد و قصری و انکشتج و کسری جایز در دیر
مرفق معناسنه آرناک لفظنک مغزیدر الیا آسین از برای ریج دلم
تا بایج بر زنی سردم اما بعض شعرانک نغزندن اکلنور که بیلک رسغ معناسنه
استعمال اولنه ننه که پوشکورک بویتنده واقع در بیته کهی یازی
بازوشش را فرشته داشت کهی ریج جهان اندرون سیر دآریج
شمس خری معیار جمالیدم قصر الفل نقل الیدی و بومینی انشا الیدی
چه غم مملکت را که در دفع ظلم شکست شاه استین تا آریج
و آرن دیر لر بیلک کی یعنی مفصل و قوله اولان مفصله و کوز لکست معناسنه
ل نقل اولمشدر الیا بوز جیلرک بوز چکاچک قلابی که انوکلر بوز خات
اولا بوز جیلرک و مطلقا قلب معناسنه کشتی مه از ساحل مغرب کشتی
و قد حکمت ز سر قدر بی زحمت کج و دمر لر عصا الیا موبر و صوبق
فی لغه خوری بر خوان کیتی مرجه خوا می ابا و قلبه و طوا و اکج

نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب

نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب

نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب

معنا سینه تلج دانی دیر بر سر اینج و در شوار یول
او بقوده انو باصتی کا بوس معنا سینه فتح با ایلکه ثانی حروف تجید
برنج بر خفج برنج دانی لغت در رشتن ترنج صرب و اینجه انیش و یوفش یول
انواع مشتق و زحمته کجور اگر خواهی که بود در جهانت بدل در خفج
بن در زحمت و رنج ره مقصد بود نزدیک و اسان نباشد دوری سانا
و ترنج رنج ترنج مثله رنج مثله کوبار ترنج لغتدن تحفیف
اولمش در رنج ال و ایاق بوز ملک عید رنج
کوز لک چشک و عینک معنا سینه بعضی نسخه ده شمشیر باز لکش
میله لالاج تلج لغتدن تحفیف در تاراج و بانک و شغایه معنی
نیست ممکن در مایون عهد او اگر کسی در ملک بر خیز و تلج
نعمتی بر او تدر و عقرب بواسطه دیر لر دیشن و پیچیدن و فشدن
و فراموش شدن معنا سینه نوک سگونیله رنج و کج قافیه سنده
کش نیزن پای کین میکش میکش بدست قهرو یی رنج
سختیان و رنج چاقوق که قفتانم استحال او انور
تریز و تبریز دانی دیر لالاج نشانه تیر اوق نشانی اماج و اوماج
و بر جاس دانی دیر لالاج و سختیان و اماج و اوماج و اوماج
ختن ده بر شهر ایدره فایته اعلی بایر ایشلر لالاج ابو بایری اکالیت
ایدوب کمان چابی دیر لالاج بجای کمان و بغدادی زره نمکندگی کرده
زیرین زره واره و بغدادی و اکا بکر زره لرن یعنی که ترکیب دیر
و نعمتی بر استاد یا بچینک ایدر دیر لالاج اور دید کلری علت که بونفاذه
چیقار سلعه دیر لالاج قره حصاری مویز معنا سینه دیشن
بایر لالاج نعمتی یکی اوج طبقه لوکیده در که صغیریدن یا بلغاریدن ایدر لالاج
طبقه سینه بر سینه قویار لر دیشن و اماج و اماج و اماج و اماج
لالاج مثله رنج قوره حصاری و اماج و اماج و اماج و اماج
معنا سینه غایتله و شکست سکانه رنج قوره حصاری
بویوک کرده به دیر لر دیشن صحیح عجم صاحبی خشک اندام معنا سینه
نقل ایشن قوره جلجان قوش انکی دید کلری اوت که طیبیلر
قاتنم نور دی دیملکه معروف در لالاج بر بویوک کونی اناجد که انج
چنانقلر ایدر لر غایتله بر که در لالاج و اماج و اماج و اماج

و کیر قولانی لالاج و اماج و اماج و اماج و اماج و اماج و اماج و اماج
و منت و شاه نچوانی و ایتنم سود و منفعت معنا سینه امدی بسی راند
از گفت بی سو خفج کنون با نچه اریخت یا بی مرغ دیگر رنج بردار با بیانی خنج
رنج مار ست خفت بر سر کنج غش فخری قولنج مار و عیش و طرب معنا سینه
و جماع حفظدن ظاهر اولان اواز خفج کبی و دیمک و ولایت فارس بر قصبه
آویدر لالاج غایتله جماع صفا سندن حاصل اولان اواز و اواز و اواز
و بالکس دفع جلجان قوش انکی دید کلری اوت خفج معنا سینه
نوله فارا سندن تقادم و تسابق و اراج و اراج و اراج و اراج
جلجاندن بر نوع در فتح خفج و خفج معنا سینه و سکرک خنج
سکرک خنج سکرک خنج سکرک خنج سکرک خنج سکرک خنج
بر مری که غلیدن بدن چیقار اسم عامر بعضی لر تحفیف ایدر لر
همکه عیدره فارسیده دانی شایعده و خورس ایکی خوجین و خوجین
دانی افتدره رنج بیقوش کوچ دانی افتدره و کورخانه رنج
مثله کورخانه مشاهد معنا سینه با یقوش خفج و اراج و اراج و اراج
ایک که خورسک پسند بتان قزالت باره سی در تاج خورس بر لر
و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج
ایکی و ج جایز دره یعنی و ارسیمی و لال الف ثابت و لال الف ثابت و لال الف
رسمی اول الف شمس فخری کوچ و لال الف ثابت و لال الف ثابت و لال الف
که سحر مدح شناسه خوانده بامدادان ز شرف بر فاکش سانه خوج و ریمای
از نظر سمت او دور افتد بوم شوم و برانه نشین کردمانند کوچ و اراج
و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج
عیدره اصلده دانی ایدی و جادون شتقد راج و اراج و اراج و اراج
درج کاتبار درجی و حجه معنا سینه عیدره فارسیم و اراج و اراج و اراج
اولنور است اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج
معنا سینه دیشن و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج
نفس چکی دیمک اولور نفس کش معنا سینه و اراج و اراج و اراج و اراج
مثله و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج و اراج
کرنیکر دازده ویران خراج و جاد رشب و فراج و اراج و اراج و اراج
کافوری که شاه رنگ پوشید غبرینه دواج و بعضی لر غان دیشن

نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب

نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب
نوعی است که در بعضی کتب

وچنگ و طاری معناسند وصف ترکیبیدر و امردن و دور پول و مشهور
چاقی نیز معناسند و قبلی برای و کسر شین معنی ایلده مرویدر
نفسیر بعضی بر لده مرک در لوز شنج و شمار دخی و در لده و حسابان
سورج معناسند و لغتی و لک که فرمزی نکدر اکا دخی و در لده و میش
یلامه و در لده بر مرک که متصل یلانور و در ر قج شین معنی و کافله
دخی لغت در بدورم که بر التسنده ایدر لده و نقب که بر التسنده
قلعه لده و سر ایلده ایدر لده قج سینه معناسند سجه دخی و در لده تفصیلی
سجه محله ده اولشده و سبانه لفظنک معریدر بر نوع
محکم طاشدر سبانه و در لده اولشده و سبانه لفظنک معریدر
او تو کن قوشی و بعضی بیل و بعضی بیل بکر بر خوش اواز لوز قج
و در لده سینه محله ایلده لغت در و سبانه تفصیلی ان اولشده و سبانه
مثله تفصیلی سارج و سارج محله ده کجشده و سبانه لفظنک معریدر
اولشده و سبانه لفظنک معریدر بر نوع برک
اناج در مصر دبارنن چوق اولور بر نوق و در لده بودیار لده دخی و اردر
بو کوک انار اغاجی مقدارند اولور بودا قاری چوق اولور الوج بر اغی کبی
بر اغی اولور الا بر مقدارند بوزرق و تو لورک و لوز و نیز قوشی اولور
سلفم چکلری اولور و چاکنک و رتاسند فوان چکل کبی صار ورق
رخی اولور بعضی خموم در در لده اصفهان طافلند چوق بر او تنک شکلی در لوز
اولور اولور بوکک طافلند بر طور اقی و تی سکنده اولور و اولور
دره لده و کوکلور برده بر سر اغی صر مشق بر اغی کبی اولور و کچرک خطمی بر اغی کبی
اولور اغی رقی قزنجی رقی خوشجه کوز بچه چکل اولور و سبانه لفظنک معریدر
مشهور اوک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
شاه اولور معناسند در میوک دانه به شاه دانه و در لده ایری انجویه و در لده
و کند رخی و صفرواق کونک و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
دید کبری مشهور و در لده و در لده و در لده و در لده و در لده و در لده
کوسه که صفالند و کوزی بوز و قیو مجلیک بل چاکنک و کوکی چوق و در لده
عربیم تاج و در لده و شلوار ای طونی و جوی جوی که قوقله و در لده و در لده و در لده
مغزده قوز ایلده و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر

سورج

سورج

سورج

و با کسر شینک لفظنک معریدر مشهور و سبانه لفظنک معریدر
التوندن و کشدن تل چکد کبری او اجن و لوکلی و مردن التلری که عرک ده و در لده
شمار کرس قوی باشد خودت بشقنا هنج تدبیرش در آهنج
جامع الفرس صاحبی نابکار و ترک و مفید و طعن ایدی معناسند
نقل المیش قاضی مشد فادن صکره تا ایلده و نون ایلده مروی لغت در
یلامه دید کبری علت او و سبانه لفظنک معریدر
معریدر و در دکنی دید کبری طیبیلر فانتن حاء مهمله حک و بلکل مشهور
خانه زیر زمین فتح سین و میله سجه معناسند و سبانه لفظنک معریدر
دید کبری سازه و در لده و سبانه لفظنک معریدر
انواعند در عثمان کنارنن بولنور و در لوز اولور سوبی بورمه بورمه
اولور و در کرمی و صف قابی و ضعهده یقی اولور مجبوی شنج و کوزادویه
و نفس معناسند که بعضی بر لده مرک و در لده بومعنا پشنج لفظنک
مخففه و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
کلور دیش و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
دو جبهه ایدن از لده و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
مشکل و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
دارند دیش حلیی انبر و انبره قساج کلوب معناسند و بونقل المیش قانون
اوبده کلوب شکار اهنج دیو تقیر اولنش بو تقدیر جبهه شکار اهنج قساج
معناسند اولور صحاح عجم صاحبی کوزیک و جند اغی ییل چقا حق قوق و در لده
بو کلمه و قورم شین معناسند و فرا هم معناسند و قزل و کلور
یلان که انکرک و در لده شدت زمر ایل مشهور در بو معنا سینه محله ایلده دخی
مرویدر و در حوم مولانا سروری دیوان حافظ شرنده نقلش معناسند
نقل المیش و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
النات و لسون جو انک و لسون و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
همه داغ دارند بر شنج و غنچ کسر سینه محله ایلده دخی لغت در و معنی مفتوحه
باینده کتور مشق و در صاری کسوره ده کتور مشق اصح شین کسوره اولور
کتب و لندی و سبانه لفظنک معریدر و سبانه لفظنک معریدر
معناسند و چک و خر که و سیرت مردم و حیوانات

سورج

سورج

در این کتاب
معانی
و اصطلاحات
و کلمات
و عبارات
و اشعار
و غیره
در این کتاب
معانی
و اصطلاحات
و کلمات
و عبارات
و اشعار
و غیره

صوکر در مسمی و اصرغان دکنی کنی الحاف المسمی
بایه عجمیه نصیب بای غنی معناسنه کی خود و کیک در سنده دیر لر پوت
آهو معناسنه کی فرد مرد دیکدر رن کی کاف عجمیه برج
معناسنه و سدی برج و چورک و تی ویشا مش طوغان و الجی برج و چورک
اولی معناسنی بعضید مسوره باین کتور مشلر با ایل کاف عجمی اسنده نبال
و توخی وار در دیشلر چیک و کجشک کی
معناسنه کویا کسه لفظک معریدر رنار که کافر لره مخصوص
رقوشا قدر اوان ایکی برده عقل سی اولور اگرانی بر مسلمان قوشنیه کفرنه حکم
ایدز لره قره حصاری کسج یاز مش و سیده صاحبی سیتج یاز مش
مشله کی شک و چین معناسنه کاف عجمی و سکون لاطه فتح کافله ده روایت
اولندی اولور تنور دن کله دوشمش اتمک فتح کافله کلوج معناسنه و چر
برقی و بر نوع المکدر که کلچ و کته داخی دیر لر و بر کسه یه کوز اتمک
بوغاچه دید کله المکک و کچ معناسنه عجب جز المکد دیر لر
کرم و شکست فراخ نان کاج نافع مردان رنج کش است کاف عجمیه
بوجق کوشه معناسنه و طار صوفاق معناسنه کاف عجمیه کور که کوی
ایچو کیدر و ارقه سی طومالور جیبار اول ارقه نک ایدر و او هملک صفی اولور
کوز پشت معناسنه عجب اخذت دیر رنج مشن کچ شنج نقب و حقه و ریر
زین و دیوار دلوکی
که اری ایچن بال جمع ایلر کند رود داخی دیر لر زین کچ اول اغاچه
صا جلا نکل کله ایدر لر عجمیه ملفه دیر لر کندش لاش داخی دیر لر
با و جیم عجمیه جامع الفرس صاحبی دوه جی طلی و طوب صراحی کله و کدر داغی
نورده معناسنه نقل ایش صحاح خج صاحبی اول اغاچه که جلا حرا نو کله کله ایدر
دیش دولاب صراحی و دوه جی دولابی نکا کنکاج طاشق مشورت معناسنه
فتح کافله کنکاج کنکاج کناج داخی روایت اولمشدر و کین با بقوشن دیکری
قوشن عجب بوم دیر شامت ایل مشهور در شمس خجی ارما از نظرمت او
دور افتد شوم ویرانه نشین کرد دما شخ کوچ و حرامی راه زن معناسنه
اندران حاجت بمعن کوج دزد که ساختند کوج و بلوج و چولق
و چولق قوشی و او کی قوشی و رحلت معناسنه در ای شتر خاست
از کوجگاه سر هملک لشکر بر آمد براده و خوار زم لغتنده مدد باوشا دیر لر

یابان اولمزدن بر صفتد و مطلقا حرامی معناسنه
سپاسی ز کردان کوج بلوج کالیده جنگ و بر آورده خوج و شمش آهن
کوکال ماوراء النهر ولایت سنده بر شهرک ایدر کات شهرینه قریب و لا کولاج
بر نوع حلوادر نشاسته دن یوفقه جک و رقلر ایدر لرانی کلاب و سکه فکات
قات دوشلر و شکر بله بادامی دو کوب فرشدر و بار اسنه میل قور لر کولاج لابر
داخی دیر لر بود یارده کلاج دیر لر و کچ مشله کچ زحون نعت
وازا چا پیلوشده زبسن که خوزه ابا و قلیه و کولاج ول کاکول حاج بیان حاجی
مشله و چا کای کان بلین حاجی یه دیر لر و کچ قونج زحمتی العیاض
باقدر کاف عجمیه لوج دید کله ییغ عجمیه زعور دیر لر بریدم و کچ
دید کله ییغ کافله کچ و کچ دیر لر کاف عجمیه مشله وایت بورنه
اروکی واکه دیشی مشله کویچ لفظندن مخفقد مشله کویچ لفظندن
تخفیف اولمشدر و کچ معناسنه عجب جز المکد دیر لر
چنار اغاچه بکر رنج داخی دیر لر لغتد جامع الفرس صاحبی مادن صکره بایل
کشانی حروف تهجد روخا عجمیه روایت ایش ایاغله دیکم لکده معناسنه
یکین کینه کشر ای دی از انجم و افلاک در هم شکست طارم افلاک
یکین و اغاچه و شوم معناسنه ده کور بعضار شوم معناسنی صله کوشا
لسان پهلویه سیل صوبه دیر لر قره قرغه زانغ سیاه معناسنه
قره بویه و سپر که اونی فتح کافله کچ معناسنه بولفت کافله و لامله
مرویدر و زاج و توان اونه داخی دیر لر شامی احوال معناسنه زاء
عجمیه و زاء عجمیه مرویدر فتم لامله لوج داخی دیر لر کوز چپاشی و بورون
سموکی و چرکین و غلیظ طوطی و دود طوطی و بر کشتی غشینی اشانده قوما نده دیر لر
اویان لجام معناسنه و یکاق غدار کبی و بر سنده یردن شتره جکک
لنی معناسنه و غضبه ککک فرود خروشان ز زابل سی رفت ز آل
فر و هشته لچ و بر آورده بال و کچ معناسنه دیکم لکده معناسنه
واغایچی فتح کافله لچ معناسنه همد و شاه بخوانی کدر لامله تصحیح الیدی معاج
نایفه سنده ایراد الیدی اما معیار جالی اسلوبدن اکلور که کسر لامله
زیرا که غارج لفظنی بونک امثالنده افزا الیدی اللام المضموم
شوم معناسنه اور دک طاشانی و مطلق آورد و بر سنده دیر لر

الفن

[illegible][illegible]

پار و باغ مرگی ...
دوان فوشیار از میان نبرد بنا که بانبار سی باز خورد و در دو صید افکن بی باز
فوردند بصید یکدیگر پرواز کردند و با جاقوید کله کله قوش که
ترکیده اکا تو یقون دیر لرز از باز قاضی باز زد معناسند و راه مملکت تقدیمی
و تا خری جائز در ... حضرت ابراهیم علیه السلام نازل و لان و حنک
آخر بخسید که نصایح و حکمت و اسرار سوزن منضمند ... پندی که خستین
از نامه بازند است که با مردم بی اصل میبوند اما شمس خری بازند ابراهیم بغیر
علیه السلام نازل و لان حنک تقدیمی صحنک استمد ... باز
چیکل که قوله بعد از ... اوله دیکه ... با یی اوی که یکجند
کف کف یلکرا سر با و خود معناسند ... با عجمیده اوله ... حنک
اند قدن مکرده در میجه در میجه ایله لر کله دیر لر و مطلقا المثلش نمیه به دانی دیر لر
... چه ناد بر تیغ سیاه پیش چه بولاد چه کوه بر کز غلامانش چه پاختند
با غنم دانی لغت در ... حنک با فتن معناسند ... فتح
و ضم کاف عجمیده یا قوت دید کله معتر طاشدر ... تا بود نو بهار در بستان
لاله وصل بکونه پاکت ... حجت را چه خطر مرگی بود پاکت ... و فرغی
اولور ... سایر تفصیلی یا قوت لفظنده اولمشد و پاکت حجت شهرینه قریب به شهر
آویدر ... بنت مطیبه معناسند ... من رمی بهرست پای شدم
توان راه بر دبی بالاد و یون پکن تار ویدک که پادشاه و افرا و کند وید
جنب و جنبه معناسند و پیش کش معناسند ده کلو بالاد دانی لغت در
... و بالباء العربی قوزی در سندن کرک ... ابابیل قوش
اعداد **اباد** **ایرته** به قریب و صباح فجر معناسند فاضل محقق و قایق الحقایق
بویا تحقیق نمیشد که بام صبح وقتید ... حنک اول وقت دیوانی
اولد و غی حنک ... با با دد و دیر لر اصلی میکت کسر سببه در علمیه نقل
اولی قی قی علی ترکیب بوز یوب میم ساکن و مشد ... آخر سر بیکر با د
لغت ... که سرت سرت با د ... نصیب و شول مسنه به دیر لر که حنک
قادر اولمیان ایچون استی بی دیره و دیکه قادر اولمیان ایچون دیلی ویره ... امر
... ایاقی کراسی جعل معناسند ... بشیوز خنمایه معناسند
شکر بیز بعضی اولد که شکر قوامه توره لر بیکر میخده و در لرزاکه
یل بود و ب حیف و لا تعریب ایدوب فایده دیر لر ... مطلقا قایق

باز و باغ مرگی ...

حنک ...

باز و باغ مرگی ...

حنک ...

باز و باغ مرگی ...

بانی

بانی و ات ایان با غنم ایچون و در قله یی اب ... با عجمیده بایسن لفظندن
مضارع در کرک معناسند ... با عجمیده بایسن لفظندن فعل مضارع
کوبیر معناسند و قایم اولمیان ایچون بو مردم که بخویش تن پیم عرضی که بدیکری بانی
و بریده کویک معناسند ده استعمال اولنور ... با امر ایرو از هر جنک
آفرید چه پیم که جنک آمد اکنون بدید و محکم طومق معناسند ... باز از بای
از بداندیش دوست که نزدیکتر دشمن سیرت دوست و با صمق معناسند
... باید که بای مرانا کمان برونی که در پی بیای نهمان و ایان غله دیمک
معناسند ... هر که در پیش آیدش بر می جبه دندان زند مر که در پی میرود می
باید و دندان کند ... با عجمیده اوله ... حنک
اید یور یک پامرد معناسند ... بنزدیک او پامردم تو باش بدین کار
درمان دردم تو باش ... کر او ایق ... پامرد معناسند ...
... پامرد معناسند ... زنن لک ... دمر بوخته
... معناسند که دمر قیز کن چقان مملکت ... او صلو و تدبیر او مکیه
عاقل معناسند کسر بایله دخی مروید ... کند و لکی لید باشقه
... با عجمیده اوله ... با عجمیده اوله ... دی معناسند
... با عجمیده اوله ... حنک و داع معناسند
فاضل محقق و قایق الحقایق بویا تحقیق نمیشد که بدو دانستند اصلی
بادرود در حنک بخردک صلی با خرد در عجم اسندی دیمک یرده بدو کرد و دیر
... بخت این و زاب مزه رود کرد و یوسیدش از مزه بدو کرد و دیر
سیاوش بدو گفت بدو بدو باش زمین نار و تو جاود آن بود باش
... رشوت معناسند ... زاء عجمیده بی مایه و بی اصل
و اناسی خری و اناسی ترکی آت ... بلکوا شکار معناسند نفعتی باء
عجمیده تصحیح المثلش ... بعضی ضم بایله یاز دیر رشوت معناسند
... شانه یو فار و دیکه ... بال معناسند بر فرد و دیر
لغت ... غایتیچ یو کسک ... و جار طاق
مکر رک که ات کوسه بغل لر ... تا بر تا و فرقیون دید کله کله دار و دیر
جنک ... استعمال اولنور بر لفظده راغ اول و صاول دیمک ...
... ابواسحق کافلاک اختر انرا می گویند مان کز راه او برد
سپهد بر اشتفت گفت از نبرد ... مرا جخ کرد آن نکوبد که برد و غارتله المثلش

حنک ...

حنک ...

حنک ...

حنک ...

که عربیده زلف معناسنه **شش** چون تو صاحب قرآن نه بیت چرخ
وین سخن فاش گفته ام بیستنه **شش** و در باب عجمیه اش استیند یغنه
قریب اولوب صریش اولان نه به دیر ارا فحیله دخی روایت اولمشدر
ابن **شش** تا بتاد باء عجمیه قاپودانی و ترشی به بود لفظند **شش**
بسی درختی کی به که چون آفتاب به بدیدی شکفتی هم اندر شتاب به ویت صنم
معناسنه و غریب لایه یعنی کرکلو معناسنه **شش** به نغمه یار پزه دیر لریش
و اول بر او تدرغایه بگزاکثر صولویر لرده تره ویلان اندن غایتن متفرد
برازد بر اشی ویرا شور ویرا معناسنه **شش** بی یقین تاج شاهای ازو
زیب کیر در حقیقت راج شای بر ازو به و باء عجمیه لاجه فغان یکی ککو
فغاندن بر نوعدر و برودن لفظند صیغه ماضیه رایتی معناسنه و اسم
امر در جکت و حوبت قسندن سویلر اوراق اول و صاوان یکا اولور به
باء عجمیه مثل **شش** که غورند و اول غل بختلر بر بر یاه صور ایشور لر غریب معناسنه
یونک غلامه سندر که غرا و طرفا ساندن کی لغز که غلامه سوال ایدر لر ترکیده
دیر لر پرده داخی لغتده **شش** بر دچا و ثلک های و هوئی به
یولوک **شش** مثل راء عجمیه و معجمیه مروید **شش** دیشی کی
مشله دیش **شش** بر حکیم فاضلک آیدر بعضیلر
بزرجمهرک با یا سیدر دیدیلر **شش** بزرجمهره اوک تمیند اولمش صوک
استاد بزرک امید و لمش **شش** سحاق پیراخی و بولفت با مفتوحه
با بن که آخر حروف بختد را مروید و بر بر اقد که انکه ستمیان بویار لر و لمش
قره ساری لبلا بکی بر او تدرغایه محکم طولاشور قورودر دیش نعمتی و قتر
او ازیدر دیدیلر دیش **شش** و در خایه لقمه سی و قاضی لقمه سی دید کلری شهر
طعام شنبه با یاه ده روایت اولمشدر و بر سفره لقمه طعام **شش** فیتش
فردا انجو و بعضیلر انجو نکات ارسنه و او و اعنه دیر لر دیدیلر و مر جان ید کوری
مشهور قزل ماش که مغرب دیزندن جیفار انصیب لی مر جان افطندن انشا الله
تعالی اولموره و به ضار مر جان دیدر دیدیلر که دلوک دلوک اولور و ضمه و کسره
درختی لغتده کسره ایله افصح در دیدیلر **شش** چوبست سبز روایی کرآش ذکر داری
که مر یا قوت را غارن ز سیر آیت رمانی **شش** به معناسنه
باز دیر افراسلو معناسنه **شش** به بوجبه غای معناسنه و اینلی
که کینه یعنی اسکی و لمق و مقیم اولمق معناسنه ده کلور

بجای دیش

بجای دیش

بجای دیش

بجای دیش

قبیه

قبیه که غور تلمار ما سیه طرفنده الله بغلنور لر **شش** صحیح عجم صاجی و بالقاه
دیش جیلاق خاد معناسنه و کینه که طواره یا پشور قرا ذمعناسنه **شش** بناملی
بناملی اسابس معناسنه **شش** پناه ملک سلیمان جمال دینی و دین که است
لا دهمی را وجود او بللاد **شش** یا عجمیه و مثله وقاعد معناسنه استعمال او
بللاد داخی لغتده **شش** نول با ارا سندن تقدیم و تاخوار در و او بود
لفظندن قبیغه امر غایدر اولسون یکا اولور باد معناسنه **شش** باد بود لفظندن
تخفیف اولمشدر **شش** دی و او رفردت نجسته بود **شش** دیر مریدی بر تو بسته بود
بود باء غریب و سکون و او ایله وجود معناسنه **شش** همه بود راست
ازو ناگزیر به بود کس و نیست حاجت پذیر و بودن لفظندن صیغه ماضیه
کنوشت معناسنه مضایع و او ی مفتوح او قور لر بود دیر لر امر غایندن
باد دیر لر اصلده بو ایدی کثرت استعمال و او ی خذف اولندی **شش**
ای جهان دین بود خویش از تو **شش** بودی بنود پیش از تو اکثر بود که ای
معناسنه ماضیدن حکایت اولور رابطه استعمال اولموره ننه کیم جان بود
جان ایدی **شش** پادشاه بود پادشاهی او قرارگاه معناسنه فاضل محقق بویه
تحقیق و تدقیق ایلمشدر که اسان غریب وجودک کوکات مته سی ناقصه سی
اولد و غی کبی اسان فارسیع داخی بودک تامه سی ناقصه سی واردره مثل
زید بودده دیر عجم زید کاتب بودده دیر عبارت بودی کان **شش** نامة مختلفه
استعمال ایدر کان **شش** نامة مختلفه ده استعمال ایدر شمار معناسن ایراد
اتمه شد ایراد ایدر **شش** غریب زید کان فقیر اصار غنی دیر عجم زید فقیر
غنی شد دیر **شش** اتاسان ترکیع بو فرق یوقدر کان معناسندن اولدی ایلم
تعبیر ایت کلر لیس معناسند اولدی ایله تعبیر ایدر لر مثل زید فقیر اولد
غنی اولدی دیر لر **شش** باء عجمیه و ضمه نکات ماله سی ایله ارنج معناسنه که
بر دو قمان نیز و قماشک از قری ملک ایله اندن ایک و ابر شه دیر لر و امان
ضمه صریحیه فاو که حقیقی چاقوب انکه او دیا قور لر **شش** نکات نکات که انش زید نکات
خر جان و دل دشمن مکشش نبود بود و جلد پلر ز طوقه قاری اغایه دیر لر
باء عجمیه اغرایشی و بو مکشش نه به دیر لر و امان اولدی **شش**
اولدی و ایدی دکل ایدی معناسنه **شش** و امان اولدی **شش**
باء عجمیه بو زاغو بور نه اناسن امتسون دیو باغلا دقاری نه
و بو مکشش بکل معناسنه **شش** بر نوع صر مشقده که صر مشقده غنی غنی

بجای دیش

بجای دیش

درختی که تخت او را سرست

ذی **بدر** باده عجمیله پذیرفتار لفظند مخففه قبول از معنای اسم مصدر در
و مناسط فعل استعمال اولنور یعنی قبول التمس و قبول ایدگی و باینده معنای
ذی **بدر** پذیرفتار لفظند صیغه امر و وصف ترکیبی در فرمان پذیرگی بویرق
قبول ایدگی معنای **بدر** و اسم مصدر داخی استعمال اولنور قبول التمس معنای
و پذیرفتار پذیرفتار معنای **بدر** و پذیرفتار پذیرفتار معنای **بدر**
و کوپس معنای **بدر** سینه به مآذ و اولور نته کم مهر و مشتری صاحبی محمد عصارک
بویتند ن ظام در **بدر** بر سیمین و میسر دسینه بصفت بر طهای عجمیله
و بوند که مجبوره سیمین و سیمین بر دیر لر و میسر در انا فاضل محقق دقایق الحقایق
بویا تحقیق ایدر لر که بر کوکس کی جانلریدر بر بند که اکالسان ترکیب کو ملد کر دیر
اندنر بر سینه نک خیری ایدوکی بویتند ن ظام در **بدر** بر سینه ان جنم نک
سمی داشت از نخته سیمین شک **دوی** بر دیر لر و سینه اشکوپس فلک آن مان
دستاد و داد و پس قوجا غنله الی و بیک بر ده عجم در بر گرفت دیر و بر غدارک
مجازی سنده در نته کم بویتند ن ظام در **بدر** سینه نایب نایب
ن غدار و بر گلستان بر گلستان و بان معنای **بدر** داخی کلور اما را به کمره
و دیر و باضافه استعمال اولنور عجم بر فغان دیر ترکیب فلان بانی و میکر
بدر رقیم بر طیب که بر رسم علاج در و چون ناله ام شنید روان در فر از کرد
بر طیبک معنای طیب یا نته دیکر که اولور اضافتی بمعنی فی اولور باین معنای
افاده ایدر **بدر** که خرد علای که از نک نک بر او بود چون بر نام و تنک
ن ظام بود که برک معنای ن کورده استعمالی استعاره طریقیله در معنای
اصیلی سینه نک یا نلریدر نته کم ذکر اولندی و باغ و باغچه و بوستان بونکر
کمی نه دارا **بدر** حاصله بر دیر لر نته کم خلاصه الفتاوی صاحب نک بونور
اکلور نزل اکرم یعنی بر باغ و بر زمین **بدر** درین باغ از کل سرخ و کل زرد
بشیمانی نخورد انکس که بر خورد خصوصیل تجریدینور **بدر** که یوسف
از کومر دیگرست که با بازیگ شاخ و از یک برست میوه ایل بارک و برک
فرقلری دارد در میوه خاصه رادی بیدوکی میشد در لر که اکا غوب فاکه دیر
مطلق اغاج بنان میشد دیر لر کرک ادی بیکه قابل اولون کرک اولما سون
بر آکم در بزرک اغاج میشد شموی اولد و غنله فردوسی نک بوکلای شاد **بدر**
درختی که شیرین بود بار او نکر د کسی کرد آزار تو و کرز انکه شیرین نباشد
زیبا اندر آرنده ناک سرش و بر ایل بارک فرقی شاعر مکر دکرک بوشع مشهورند

معلوم

معلوم اولور **بدر** درختی که تخت او را سرست کمرش در نشالی باغ همیشه
ورش جوی خلدش بهنگام آب **بدر** پنج انگبین نری و شیریناب **بدر** سرانجام کومر بار
همان میوه تلخ بار آورد و بر حقد علی معنای **بدر** او زره دیکر در بر جان دیر لر
جان او زره و بیک اولور و بو معنای **بدر** اسم داخی استعمال اولنور نته کم حافظ
شیرازی دیشد **بدر** سماعی بر کف نته کم بر کف این دلق از نری فایم راه تاریم
تقدیر ندر و نصیب معنای **بدر** کلور **شمس** نری نین خوان انکس خور و برکو
ندام و دردم ایشان بود چون پاروم و بر دن لفظند صیغه امر در بعض
ترکیب کرده صفت داخی استعمال اولنور دیکر کمی و گاه اولور که فعلکر و مصدر
اولینده همان سخن لفظا چون کلور و قرار گاه معنای **بدر** که ان
عجم اکا وطن دیر لر ترکیب بر دیر لر متوطنه بر لور دیر لر **دوی** فرستم
نزدیک افرا سیاب **بدر** ندر ام جویم برین بر نته خواب و زبر که یوقار و معنای
معنای **بدر** در گاه اولور که زاسنی حذف ایدوب بر دیر لر نته مراد معنای
مکر را اولور و تقدیر چه بر نری معنای **بدر** استعمال اولنور **بدر**
چپ راست پیش و پس نری و نری نری نری نری نری نری نری نری نری نری
صاحبی و قطع معنای **بدر** کلور نته که شیخ سعدینک بویتند ن ظام در
بدر عاشقان کشتگان معنای **بدر** بر نیاید ز کشتگان او از بر نیاید
اولان برای قطع نیاید دیکر دیشد **بدر** لرزه بر افتاد بمن بر جوید
روی شکیسته و دل نا امید **بدر** باده عجمیله مطلقا در و معنای **بدر** استعمال
اولنور مثلاً طاع با شنه پر کوه و دیر لر و او سکفت و ناکت یوقار و قوریلان
پیری و قنات و یونک و بیک و بریدن لفظند صیغه امر و وصف ترکیبی در
نعتی بر مانع اولان حبابه ده دیر لر دیشد **بدر** **بدر** بر مساوی معنای **بدر**
بدر صلح اشتی معنای **بدر** و یوقار و کتور و قالدر دیکر **بدر** **بدر**
باشش تراش ایدگی ترکیب داخی مستعمل در و بر ملک ایدر که بوزلوی
چوق اولور و یوقار و ن یوقار و طشره معنای **بدر** و انک و پسته و اکا
و انک دیکر اولور **بدر** بر تر یو جاکر دیکر **بدر** اسم تفضیل صیغه سید
اعلی معنای **بدر** **بدر** بر نری بر نری و اوق بلی **بدر** **بدر** و اور سیمی ایل
بر نری و اوق بلی معنای **بدر** که بر خورد و نصیب دیکر اولور
بدر و اوق بلی معنای **بدر** و مقهور قافیه سنده او رتاق شریک و انبار
معنای **بدر** **شمس** نری همیشه نابود آید سور و مانع یاده مخالفان تراما تم و شمس

